



سیری در معارف اسلام

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد امین السلطان - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: محمدرضا صفدری نیاکی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: چهار پرسش از گنهکاران در قیامت..... ۹
- حتمیت وقوع قیامت..... ۱۲
- چهار دادگاه در قیامت با توجه به حدیث..... ۱۳
- الف) در دنیا عمرتان را چگونه فانی کردید؟..... ۱۴
- ب) جسمتان را چگونه مصرف کردید؟..... ۱۶
- ج) اموالتان را از کجا کسب و کجا مصرف کردید؟..... ۱۶
- د) محبت اهل بیت را در دل و عمل جای دادید؟..... ۱۷
- روضه مصائب حضرت زینب علیها السلام..... ۱۸
- جلسه دوم: نصیحت خواهی و نصیحت پذیری مومنان با توجه به روایت..... ۱۹
- ضرورت حفظ یا کتابت احادیث..... ۲۱
- خاطره‌ای از برگشت یک جوان به دین..... ۲۲
- مذمت ناامیدی از دیگران..... ۲۳
- حکایت حضرت عیسی علیه السلام و شخص گنهکار..... ۲۳
- اسلام؛ تنها دین از ازل تا ابد..... ۲۴
- ادامه حکایت..... ۲۵
- برابری ریختن خون مؤمن با ریختن آبروی او..... ۲۵
- ادامه حکایت..... ۲۶
- نصیحت طلبی مؤمن..... ۲۶
- خاطره‌ای از نصیحت طلبی..... ۲۶



زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

- ۲۷..... ادامه حکایت شخص گناهکار و حضرت عیسی علیه السلام
- ۲۸..... روضه امام حسین علیه السلام در قتلگاه.....
- ۲۹..... **جلسه سوم: پنج اثر حرام خواری.....**
- ۳۱..... اثر گذاری و اثر پذیری همه چیز در عالم.....
- ۳۲..... حکایتی از اثر گذاری کلمات.....
- ۳۳..... تأثیر مال حرام در زندگی.....
- ۳۳..... الف) منظور از مال حرام.....
- ۳۵..... ب) کسی که از حرام بخورد، قلبش می میرد.....
- ۳۶..... ج) کسی که از حرام بخورد، نشاط برای عبادت ندارد.....
- ۳۶..... د) کسی که از حرام بخورد، دچار ضعف یقین می شود.....
- ۳۷..... هـ) کاهش عبادت؛ اثر حرام خوری.....
- ۳۷..... و) عدم استجابیت دعا در اثر حرام خواری.....
- ۳۸..... روضه حضرت عباس.....

جلسه چهارم: روش رهایی از جهنم و کسب بهشت در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله

- ۴۱.....
- ۴۳..... دو موضع مردم در برابر دین.....
- ۴۳..... الف) عدم تقید و شهوت پرستی.....
- ۴۴..... ب) قبول دین و گردن نهادن به دستورات دین.....
- ۴۴..... طایفه‌ای از اهل دین، دین را به دلیل رهایی از نار و رفتن به بهشت پذیرفته‌اند.....
- ۴۵..... دینداری عده‌ای بدون توجه به بهشت و جهنم.....
- ۴۵..... یک نمونه از کج فهمی در دین.....
- ۴۶..... ادامه بحث.....
- ۴۷..... روش رهایی از جهنم و کسب بهشت.....
- ۴۸..... الف) افضل هجرت، هجرت از گناهان است.....
- ۴۹..... ب) افضل جهاد، حفظ واجبات است.....
- ۴۹..... ج) خداوند دوام ذکر را دوست دارد.....
- ۵۰..... یک نمونه از به یاد خدا بودن.....



فهرست مطالب

- روضة شهادت علی اکبر علیه السلام ۵۱
- جلسه پنجم: چهار عنصر استوارکننده ایمان** ۵۳
- ایمان مبتنی بر چهار پایه است ۵۵
- الف) شناختن ربّ العالمین ۵۶
- توضیح درباره «رَبُّ» ۵۶
- درخواست بخشش حضرت آدم و حوا علیهم السلام با نام «رَبُّ» از خداوند متعال ۵۶
- درباره داستان حضرت آدم و حوا علیهم السلام ۵۶
- توبه حضرت آدم و حوا علیهم السلام ۵۷
- یک معنای «رَبُّ» مالک حقیقی بودن خداوند است ۵۹
- معنای دیگر «رَبُّ» مالکی است که عهده دار تربیت است ۶۰
- ب) شناختن کارهایی که خداوند برای ما کرده است ۶۱
- ج) شناختن دستوراتی که خداوند از ما می خواهد ۶۲
- د) شناختن اموری که فرد را از دین خارج می سازند ۶۲
- روضه غم حضرت زینب علیها السلام در کنار بدن بی جان اَبی عبدالله علیه السلام ۶۲
- جلسه ششم: شرط معیت شیعیان با ائمه علیهم السلام در اعلی علیین** ۶۵
- روایتی درباره اعتقادات رفیق (شیعه) ائمه طاهرين علیهم السلام و ضرورتها و لوازم شیعه بودن ۶۷
- ضرورت سنجیدن اعتقادات و اعمال ۶۸
- ادامه بحث ۶۸
- الف) معبود شایسته عبادت و تبعیت، فقط خداوند متعال است ۶۸
- ب) محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداوند است ۷۰
- ج) علی و ائمه طاهرين علیهم السلام، امامان عادل بعد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند ۷۰
- توحید اعتقادی و عملی در نماز ۷۱
- رعایت توحید در مسائل مالی ۷۱
- ادامه روایت ۷۲
- علم اهل بیت علیهم السلام به شیعیان ۷۲
- د) لزوم رعایت تقوای الهی ۷۳



زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

- ه) راستگویی در تمام امور..... ۷۳
- و) عدم خیانت به امانت مردم..... ۷۳
- ز) شکم و غریزه جنسی درگیر حرام نشود..... ۷۴
- روضه مظلومیت اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله..... ۷۴
- جلسه هفتم: مردم در طلب از خداوند دو دسته هستند..... ۷۷**
- مردم در طلب از خداوند دو دسته هستند؟..... ۷۹
- الف) گروهی فقط از خداوند متعال دنیا می خواهند..... ۷۹
- گستره معنای حسنه..... ۷۹
- خداوند همه نعمت‌ها را به یک نفر نمی‌دهد..... ۸۰
- عدم دخالت ایمان و کفر در تقسیم معیشت..... ۸۱
- خداوند جواب تمام سئالان را در دنیا خواهی می‌دهد..... ۸۲
- ب) گروهی حسنه دنیا و آخرت را از خداوند متعال طلب می‌کنند..... ۸۴
- درخواست عذاب از خداوند کریم صحیح نیست..... ۸۵
- حسنة دنیا و آخرت، مأموم بودن علی علیه السلام است..... ۸۵
- روضه غسل دادن حضرت زهراء علیها السلام..... ۸۶



جلسه اول

چهار پرش از کهنکاران در قیامت

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ: ١. عُمْرِكَ فِيمَا أُفْنَيْتَهُ، ٢. وَ جَسَدِكَ فِيمَا أُبْلَيْتَهُ، ٣. وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ، ٤. وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَ مَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: مَحَبَّةُ هَذَا، وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^١

روایت بسیار مهمی در کتب شیعه و غیر شیعه از وجود مبارک رسول خدا ﷺ نقل شده که دانستن آن بسیار مفید است، چرا که در این روایت چهار مسئله بسیار اساسی و اصولی در رابطه با ما مطرح است، این چهار مسئله در قیامت به شدت مورد پرسش و سؤال است! البته آنهایی که در دنیا این چهار حقیقت را تحقق داده‌اند و توجه به آن کرده‌اند در قیامت دادگاهی ندارند، و مورد سؤال هم قرار نخواهند گرفت، این مسائل برای افرادی است که به این چهار برنامه توجه نکرده‌اند و اهمیت نداده‌اند، کسی که بدهکار نیست را که به دادگاه نمی‌برند و سؤال نمی‌کنند که چرا بدهکار نیستی؟! چون بدهکار نیست! آن شخص حسابش پاک است و معنی ندارد که از او سؤال کنند که چرا تو در چنین نقطه مثبتی قرار

١. الأملی (للطوسی)، النص، ص: ١٣٤.



داری که بدهکار نیستی! این دادگاه مربوط به آن‌هایی است که باید از آنها سؤال شود و البته لازم به ذکر است که وقتی آدمی مدیون و بدهکار باشد و در قیامت بگویند که چرا بدهکار وارد محشر شدی؟ او جوابی ندارد که بدهد.

حتمیت وقوع قیامت

«لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ» اما راجع به قیامت در یک جمله برایتان بگویم که چه کسی از قیامت خبر داده است؟ پروردگار راجع به قیامت خبر داده است، چون او قیامت را می‌خواهد بپا کند، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام به امت‌ها خبر داده‌اند، صد و چهارده کتاب آسمانی به ویژه قرآن در بیش از هزار آیه از قیامت خبر داده است، دوازده امام علیهم‌السلام از قیامت خبر داده‌اند، آدمی اگر یک مقدار کمی درباره نظم عالم فکر کند، از دل این فکر هم قیامت ثابت می‌شود؛ چطوری آدم فکر کند؟ فکر کند از زمان آدم علیهم‌السلام تا الآن، خوبان عالم فقط اعمال خوب انجام داده‌اند و بعد مرده‌اند یا شهید شده‌اند و در این دنیا پاداشی نگرفته‌اند. شهادت یک امر بسیار عظیمی است! شهید که از دنیا رفته چطوری پاداشش را بدهند؟ پاداش آن هفتاد و دو نفر اصحاب امام حسین علیه‌السلام را فرض کنید که در دنیا می‌خواستند بدهند، امکانش نبود چون آنها نبودند، همچنین ستمگران و گنهکاران حرفه‌ای هم در دنیا کیفر ندیده‌اند و آنها هم مرده‌اند! اگر بنا باشد خوبان عالم بی‌پاداش بمانند و بدان عالم هم بی‌کیفر، پس نظام هستی یک نظام ظالمانه است، بنابراین باید گفت: خوش به حال نمرود، فرعون، شَدَّاد، ابولهب، ابرهه، معاویه، یزید و...! چون اینها در دنیا کیفشان را کردند و مردند. اما خوبان عالم زندگی قید داشتند، یعنی اغلب عمر خود را به مقید بودن و به تلخی چشیدن از طرف ستمگران گذراندند، چه طور عقل می‌تواند قبول کند که مرگ، خاموشی ابدی است و با مردن پرونده تمام می‌شود و همه چیز هیچ و پوچ می‌شود؟! عقل این را قبول نمی‌کند! خداوند، انبیاء علیهم‌السلام، کتب آسمانی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام هم که خبر داده‌اند.



همه انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام براساس ایمان به قیامت زندگی را نظام داده‌اند. یعنی صبح که بیدار می‌شدند تا فردا صبح که بیست و چهار ساعت می‌شود؛ زن و بچه‌داری اخلاق، معاشرت، حرف زدن، کسب کردن، همه را با ایمان به قیامت نظام داده‌اند، حالا اگر یکی از راه برسد و بگوید که قیامت وجود ندارد! این قیامتی وجود ندارد که او می‌گوید آیا می‌تواند حاکم بر کلام خدا و انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و کتاب‌های آسمانی باشد؟ یعنی آیا می‌توانیم بگوییم که همه حرف‌های آنها را رد کنیم و این یکی را قبول بکنیم که می‌گوید قیامت نیست؟! چه کسانی می‌گویند که قیامت نیست؟ آیا ارزشی دارند که حرفشان را بپذیریم؟ من و شما که نمی‌گوییم قیامت نیست! آن‌هایی که می‌گویند قیامت نیست یا مجرمین حرفه‌ای هستند یا مشرکین هستند یا کفار و یا لائیک‌ها^۱ هستند. خدا، انبیاء علیهم السلام، ائمه علیهم السلام، کتب آسمانی در یک کفه ترازو، یک مجرم حرفه‌ای، یک لائیک، یک پست، یک عرق‌خور حرفه‌ای یا یک آدم بدکار یا... این هم در این کفه، این می‌گوید نیست آنها می‌گویند هست، نظام جهان و عقل هم می‌گوید هست، کدام‌ها را باید قبول کرد؟

چهار دادگاه در قیامت با توجه به حدیث

این کلمه «یوم القیامه» که در روایت آمده است، «لَا تَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)»، یعنی خداوند انسان را که زنده می‌کند و وارد محشر می‌کند، در پیشگاه خودش «بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ» اجازه برداشتن یک قدم به او داده نمی‌شود، آنجا دیگر «مالک يوم الدين»^۲ تمام قدرت‌های غیرخودش را باطل کرده است و حاکم یک نفر است، حکومت هم برای یک نفر است، حاکمیت او هم بر تمام ظاهر و باطن قیامت تسلط دارد، اجازه برداشتن یک قدم را به کسی که باید دادگاهی شود نمی‌دهند. تا «حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ» مگر از چهار چیز از او بپرسند.

۱. بی‌دین‌ها.

۲. حمد: ۳.

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

پرسش خداوند متعال چه نوع پرسشی است؟ آیا برایش مجهول است؟ آیا می‌خواهد وضع مرا بپرسد تا من توضیح بدهم که آگاه به من بشود؟! نه! پرسیدن از باب برطرف کردن جهل نیست، پرسیدن از این باب است که من سرمایه به تو دادم که با آن تجارت کنی، اما چند سال سرمایه را حبس کردی، می‌دانم حبس کردی، چرا حبس کردی؟ یعنی سؤال او مربوط به سرمایه‌های پرداخت شده است که چرا این سرمایه‌ها در آنجایی که باید هزینه شود هزینه نشده است؟! یعنی چرا سرمایه‌های من را حرام کردی؟! مهر باطل به آن زدی و آن را پوچ کردی! چرا؟ سؤال پروردگار از این قبیل است، نه اینکه یک چیزی را نمی‌داند و از من می‌پرسد برای اینکه آن را بداند. نه!

الف) در دنیا عمرتان را چگونه فانی کردید؟

اما سؤال اول که در ارتباط با همه انسان‌هاست؛ یعنی دادگاه اول؛ قاضی هم خود پروردگار است، چون در قرآن کراراً می‌گوید حسابگر شما در قیامت خودم هستم، ﴿كَلِمَاتٍ بِهَا حَاسِبِينَ﴾^۱ من هر لحظه در دنیا که بودیم میلیاردها چرخ را گرداندم که تو زنده باشی. هزینه کردم. عالم را برای تو و وقت را برای تو آماده کردم، حالا سرمایه‌های طبیعی و آنچه را که پیش تو بوده را پوچ کردی جواب بده چرا؟!

دادگاه اول این است؛ همراه با قاضی بودن خدا، «عُمْرِكُ فِيمَا أُنْفَيْتَهُ»، هفتاد، هشتاد سال، ساعت‌ها، لحظه‌ها، دقیق، روزها، شب‌ها، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌هایی که به تو دادم را کجا خرج کردی؟

البته من و شما را نمی‌برند به دادگاه، ما بخشی از عمرمان را در عبادت هزینه کرده‌ایم، بخشی را در خدمت به مردم، بخشی را در کار خیر، بخشی را در کسب حلال و... ما را برای چه ببرند دادگاه؟! کسی را می‌برند به دادگاه که عمرش را هدر داده است که قرآن

۱. انبیاء: ۴۷ : «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكُنَّا



مجید می‌فرماید: ﴿يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۱ عمر در کاسبی و رفت و آمد و تجارت و داد و ستد هزینه شده فقط برای خوردن و برای لذت‌های مادی و فیزیکی بردن مانند چهارپایان، خداوند می‌فرماید: من که این انسان را چهارپا نیافریده بودم! اگر مثل گاو و گوسفند اینها را آفریده بودم ایرادی نداشت که در جنگل‌ها، در صحراها می‌خوردند و چاق می‌شدند و بعد هم می‌مردند! اما من انسان را آفریدم، انسان افق طلوع ارزش‌های والا و افق طلوع صفات من و اسماء من است،

این انسان وجودش را در دوره عمرش با عبادت، با خدمت، با اخلاق، با عمل صالح، با برنامه‌های خیر و... باید طلوع می‌داد، حالا یک کسی آمده در دادگاه که تمام عمر هشتاد ساله‌اش هزینه شکم (یک کیسه)، و شهوت (کیسه دوم) شده است، یعنی هر چه عمر داشته است را در این دو کیسه ریخته، حالا به او می‌گویم عمرت را کجا هزینه کرده‌ای؟ یعنی اینقدر کیسه معده و کیسه شهوت می‌ارزید که هشتاد سال عمر را بریزی در این دو تا؟! ریخته‌های در این دو تا کجا رفت؟ این هم سه قسمت شد، یک قسمتش که هزینه بدنم شد که زنده بمانم، یک قسمت هم هزینه ریخته شدن در فاضلاب یا چاه خانه شد و یک قسمت هم هزینه امر ازدواج یا امر زنا و دیگر گناهان شد. یعنی هشتاد سال عمر همین؟! برای خودت، برای جامعه، برای بندگان من، برای خود من چرا هیچ کاری نکردی؟!

این آیه از سوره فاطر را خیلی دقت کنید؛ این مباحث شما را نگران نمی‌کند؟! این مباحث را ممکن است دیگران گوش بدهند که اصلاً در مسیر شما نیستند که گاهی هم گوش می‌دهند و برمی‌گردند، عمر فنا شد و هیچی از آن درنیامد؛ نه توحید، نه عبادت، نه خدمت، نه یک کار خیر و... هیچی درنیامد، بنابر این آن شخص را می‌اندازند در جهنم، سوره فاطر می‌گوید ﴿وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا﴾^۲ در جهنم فریاد می‌کشند: «ربنا اخرجنا»

۱. محمد: ۱۲ : ﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾

۲. فاطر: ۳۷ : ﴿وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ زِدْ عُقُوبًا لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ تَذَكُّرٍ لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ وَتَذَكُّرٍ لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ وَتَذَكُّرٍ لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ﴾

خدایا! ما را از جهنم بیرون بیاور. «نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل» ما را دوباره برگردان به دنیا، یعنی یک بار دیگر آن آسمان و زمین دنیا را درست کن و ما را دوباره در دنیا بگذار چون فقط دنیا دار عمل و تکلیف است، «نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل» این درخواست دوزخیان است. خود خداوند با آنها حرف می‌زند و می‌گوید: «اولم نعلمکم ما یتذکر فیه من تذکر»، به اندازه‌ای که بیدار بشوی، خوب بشوی، اهل عبادت شوی، اهل کار خیر بشوی و اهل سودرسانی بشوی به تو عمر ندادم؟! یعنی آیا عمرت خیلی کم بود؟! پنجاه سال تکلیف کم بود؟! شصت سال کم بود؟! پولت کم بود؟! «اولم نعلمکم ما یتذکر فیه من تذکر، فقد جاءکم النذیر» کسی نیامد به شما هشدار بدهد که عمر را تلف کردن عاقبتش دوزخ است؟ «فدوقوا» عذاب را بچشید «فما للظالمین من نصیر» برای شما ستمکاران به عمرتان در این قیامت الی الابد یک یار که نجاتتان بدهد پیدا نمی‌شود، چون عمر یک نعمت عظیم است و آن را نابود، پوچ و پوک کردید. این یک سوال، اما دادگاه دوم.

ب) جسمتان را چگونه مصرف کردید؟

«و جسدیک فیما أبلیته» این چارچوب بدن سالم، آن قیافه خوشگل ایام جوانی، آن خوش‌هیکی، این نیروی بدن این قدرت بازو، این قوت زانو را کجا کهنه کردی؟ من که یک بدن صددرصد نو، سرحال، بانشاط به تو دادم! بعد جلو رفتی و رفتی و این بدن را به کل ورشکسته کردی! تمام این بدن را بر اثر گناه ورشکسته کردی! چرا؟

ج) اموالتان را از کجا کسب و کجا مصرف کردید؟

دادگاه سوم؛ «مالک من این کسبته و این وضعته» درآمدت از کجا بود و کجا هزینه کردی؟ من که راه کسب مشروع برایت گذاشته بودم! برای چی سراغ پول حرام رفتی؟ برای چی سراغ رشوه و ربا رفتی؟ سراغ اختلاس میلیاردی، دزدی، خوردن ارث خواهر و برادر رفتی؟ از کجا این همه پول گیر آوردی؟ و بعد هم این پول‌ها را کجا بردی و خرج



کردی؟ چه نیازی داشتی که برای پسر یا برای دخترت مثلاً به اندازه دویست میلیون در بهترین هتل عروسی بگیری؟ چه نیازی داشت؟ این همه دختر سه-چهار سال است که در خانه بی‌جهیزیه مانده‌اند، در خانه بی‌عقد مانده‌اند، این همه پسر بی‌زن مانده‌اند، مگر دختر تو چقدر می‌ارزید که دویست میلیون خرج عروسیش شد؟ از کجا در آوردی؟ و کجا خرج کردی؟

د) محبت اهل بیت را در دل و عمل جای دادید؟

اما دادگاه چهارم؛ «و عن حُبنا أهل البيت»، از سرمایه عظیم ارتباط قلبی با اهل بیت من علیهم‌السلام از شما می‌پرسم، این ارتباطی که موتور زیباترین حرکت‌هاست، این ارتباطی که از دهاتی ایرانی سلمان، از دهاتی ریزه‌ای، ابوذر و از سیاه حبشی، بلال ساخت. «عن حُبنا أهل البيت» سؤال می‌شود که این گنج عظیم وجود اهل بیت علیهم‌السلام برای قلب، زندگی، فرهنگ‌سازی و... قرار داده شده بود را چگونه استفاده کردی؟ به جای اهل بیت رفتی سراغ پادشاهان سقیفه، امویان و عباسیان پیوند خوردی؟! گنج را گذاشتی و رفتی دنبال خرمهره! برای چی؟! به چه دلیل؟! بر مبنای چه عقلی، طلای بیست و چهار عیار را رها کردی و رفتی حلبی زرد برای خودت جمع کردی؟!!

«فقال رجل من القوم» یک کسی کنار منبر نشسته بود، وقتی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منبر رفتند بلند شد و گفت که «و ما علامة حُبکم، یا رسول الله» نشانه اینکه کسی وابسته به اهل بیت علیهم‌السلام است چیست؟ «فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: مَحَبَّةُ هَذَا» با دست مبارکش اشاره کرد و گفت: علامت و نشانه الهی و ملکوتی محبت من ارتباط با اهل بیت من علیهم‌السلام است؛ «و وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه‌السلام» گفت: هر کسی با علی علیه‌السلام است و اقتدای به علی علیه‌السلام در زندگیش دارد نشانه این است که جزو ماست، «وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه‌السلام».

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، ج ۷، ص ۲۵۹.

روضه مصائب حضرت زینب علیها السلام

چند خط شعر زیبای مصیبتی برایتان بخوانم، مصیبتی که خود زینب کبری علیها السلام خطاب به ابی عبدالله علیه السلام عرضه داشت، پدرم، مادرم، برادرم، جدم، تمام حادثه کربلا را برایم گفته بودند اما این یک دانه را از من پنهان کردند و آن وقت نگفتند، تا اینکه حالا خودم دارم می بینم که در شهری که محل حکومت ما بوده، جلوی محمل زن ها و خواهران و دختران سر بریده و خون آلود تو را به نیزه زده اند، اصلاً من همچین گمانی نمی کردم که با یک چنین حادثه ای روبرو شوم اما شد.

به نوک نیزه چون خورشید تابان	نمایان شد سر شاه شهیدان
نگاهش را به راه دوست داده	رخش بر روی خاکستر نهاده
نگاهش گاهی در آسمان بود	گاهی چشمش به سوی خواهران بود
ز ابرو بودش تا زینب اشارت	همی می داد خواهر را بشارت
که من بر عهد خود بس استوارم	به پیمان تو هم امیدوارم
تو پیمان شکیبایی بیستی	چه شد پیشانی از محمل شکستی

حسین من! اگر با من حرف نمی زنی من طاقت می آورم، یک کلمه با این دختر کوچک حرف بزنی، با دیدن سر بریده ات دارد قلبش از کار می افتد.



جلسه دوم

نصیحت خواهی و نصیحت پذیری

مومنان با توجه به روایت

«عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهَّرْنِي فَأَمَرَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ أَنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا خَرَجَ لِتَطْهِيرِ فُلَانٍ فَلَمَّا اجْتَمَعَ وَاجْتَمَعُوا وَصَارَ الرَّجُلُ فِي الْخُفْرَةِ نَادَى الرَّجُلُ لَا يَحْدِنِي مَنْ لِلَّهِ فِي جَنْبِهِ حَدٌّ فَانصَرَفَ النَّاسُ كُلُّهُمْ إِلَّا يَحْيَى وَ عِيسَى فَدَنَا مِنْهُ يَحْيَى فَقَالَ لَهُ يَا مُذْنِبُ عِظْنِي قَالَ لَهُ لَا تُخَلِّينَ بَيْنَ نَفْسِكَ وَ بَيْنَ هَوَاهَا فَتُرْدِيكَ فَقَالَ لَهُ زِدْنِي قَالَ لَا تُعَيِّرَنَّ خَاطِئًا بِخَطِيئَةٍ قَالَ زِدْنِي قَالَ لَا تَغْضَبْ قَالَ حَسْبِي»^۱

ضرورت حفظ یا کتابت احادیث

قرن‌ها قبل یکی از علمای با ارزش شیعه، کتابی به نام مجموعه «وَرَام» تألیف کرده است. هم روایات بسیار مهم کاربردی و عامل تربیت و تزکیه درون و برون در این کتاب است و هم از چهره‌های برجسته سخنان حکیمانه و مفیدی نقل کرده در آن است. در جلد دوم این کتاب صفحه دهم چاپی از که من دارم از وجود مبارک امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت بسیار مهمی را نقل می‌کند که این روایت برای هر مرد و زنی مفید و سودمند است، و چه خوب است این‌گونه روایات را مردم که در این مساجد، مجالس می‌شنوند اگر قدرت حافظه خوبی دارند حفظ کنند و اگر نه، آن را بنویسند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: شنیده‌های خود را به

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص: ۱۰.

دیگران هم انتقال بدهید. چه بسا که از زبان شما کسی حقیقتی را بشنود و تحولی در درون او و زندگی او ایجاد کند، این مسئله از زمان آدم علیه السلام تا الآن خیلی اتفاق افتاده است.

خاطره‌ای از برگشت یک جوان به دین

من یک بار در یک بخش تاریک جاده شمال (بین تنکابن و چالوس) در ماشین نشسته بودم، یکی از دوستانم که رانندگی ماشین را به عهده داشت در همان بخش تاریک کنار جاده نگه داشت و گفت: بروم از این مغازه روبرو یک مقدار خرید کنم، من بدون لباس روحانیت در ماشین نشسته بودم، راننده خریدش را کرد، فروشنده یک جوان تنومندی بود، بلند بالا، حدود سی سال با لباس‌های امروزی و با سر و صورت امروزی، من متوجه نمی‌شدم که از او پشت دَخل مشرف به جاده است و با توجه به نور شدید مغازه‌اش مشرف به ماشین‌هاست، یک مقدار دوست من معطل شد و بعد فروشنده از پشت دَخل آمد بیرون و به سرعت دوید کنار ماشین، یک مقدار که خیره شد گفت فلان کس در ماشین است؟ راننده گفت: بله، آن شخص آمد و به من گفت: پیاده شو، پیاده شدم، گفت: من نه اهل مسجد بودم، نه اهل جلسه‌ای بودم، هیچ ارتباط باطنی هم با روحانی نداشتم و کلاً یک مسیر دیگری داشتم، یک بار اتفاقی تلویزیون را روشن کردم و دیدم که شما یک داستانی را داری نقل می‌کنی، داستان من را جلب کرد و پیش خودم گفتم که آن را گوش بدهم، داستان مربوط به لطف و عنایت و احسان و رحمت پروردگار متعال بود و این که این درب تا انسان زنده است به روی او بسته نیست مگر اینکه انسان انحراف و گناه و معصیتش راه دوری از عبادتش راه دوری از پروردگار را ادامه بدهد تا وقتی از دنیا بیرون برود، اینجا دیگر خود انسان خودش را محروم کرده، نه خدا! خداوند اهل طرد کردن، اهل محروم کردن، اهل مشت زدن به سینه بنده‌اش و راندن نیست. فقط آدم یک فرصتی برای توبه و بازگشت و جبران داشته باشد کافی است، آنقدر داستان رحمت، لطیف است که اگر یک مسیحی، یهودی، لائیک^۱ و زرتشتی بیدار شود و به حقیقت مسلمان شود و پنج دقیقه بعد هم بمیرد، این آدم از نظر قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام یقیناً اهل نجات است. این شخص مثلاً نود سال، نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه



اهل زکات بوده و... چون در دینش این حرف‌ها نبوده! چه می‌شود؟! هیچ چیز! پروردگار عالم به مزد مسلمان شدنش کل گذشته‌اش را بر او می‌بخشد؛ یعنی نیاز نیست نمازهایش را قضا کند، روزه‌هایش را بگیرد و...

آن شخص گفت: بعد از آن داستان -داستان را خودش می‌دانست و تکرار نکرد- شما این یک خط شعر را خواندی، من تلویزیون را بستم و شعر را نوشتم و تمام زندگی‌ام تغییر کرد، حالا هم خودتان با دوستتان با آنهایی که در ماشین هستند بیاید که برویم به خانه ما، گفتم: فعلاً شعر را برایم بخوان، راجع به دعوت هم چشم، امشب که نمی‌توانم بیایم، ولی وعده به او دادم و به خانه‌اش رفتم، چقدر مادرش گریه کرد، شعر این بود:

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
آنجا دری نیست که بسته باشد تا در بزنند که آن را باز کنند.

مذمت ناامیدی از دیگران

از ازل تا ابد روی پروردگار متعال به طرف عالم هستی است، به‌ویژه به طرف انسان، حالا یک شخصی چهل سال است که با خداوند متعال قهر بوده، با عبادت قهر بوده، با کار خیر قهر بوده و... اما ممکن است که شما یکی از شنیده‌هایتان را از منبر و از مسجد برایش بگویید و بعد آن شخص برود در فکر و تحول پیدا کند.

این جمله را از امیرالمؤمنین علیه السلام یادتان باشد که حضرت علیه السلام می‌فرمایند: از گنهکار ناامید نباشید، خیلی‌ها می‌گویند: ولش کن، به درد دیگر نمی‌خورد، بیدار نمی‌شود، گوش نمی‌دهد، او با همه چیز مخالف است و... در واقع او یک پوششی آمده روی عقل و قلب و فطرتش و گرنه چرا بیدار نمی‌شود؟ چرا بر نمی‌گردد؟ چه دلیلی دارد؟ یک کسی خودش اصرار دارد که برنگردد و توبه نکند، آن یک پرونده جداگانه دارد اما خیلی‌ها این اصرار را ندارند بلکه خواب هستند، یکی اگر بیدارشان کند برمی‌گردند.

حکایت حضرت عیسی علیه السلام و شخص گنهکار

این روایات انتخابی که حالا هر روز من یکی‌اش را برایتان از مهمترین کتاب‌هایمان می‌گویم، اینها روایات کاربردی است، اینها خیلی کار از دستش برمی‌آید. امام صادق علیه السلام



زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

می‌فرمایند: یک مرد زناکار (یعنی مرتکب گناه کبیره) آمد پیش حضرت مسیح علیه السلام (چهارمین پیغمبر اولوالعزم پروردگار) و گفت: من زنا کرده‌ام، من را پاک کن، نمی‌خواهم این گناه در پرونده من بماند، نمی‌خواهم با این گناه دوزخ بروم.

اسلام؛ تنها دین از ازل تا ابد

فرهنگ انبیاء علیهم السلام یکی بوده؛ اسلام بوده، گناه همیشه گناه بوده، نه اینکه چیزهایی در ادیان گذشته گناه نبوده و پروردگار در اسلام اعلام گناه کرده است، نه! حرام خدا همیشه حرام بوده، حلال خدا همیشه حلال بوده، واجب خدا همیشه واجب بوده، شما قرآن مجید را نگاه کنید، آیات زمان نوح علیه السلام تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مسئله نماز در آن مطرح است، حضرت ابراهیم علیه السلام نماز داشته؛ «**رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**»^۱، حضرت موسی علیه السلام نماز داشته؛ «**أَقْرِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**»^۲، حضرت عیسی علیه السلام نماز داشته، در گهواره گفت: «**أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ**»^۳، حضرت شعیب علیه السلام نماز داشته، انبیاء غیر اولوالعزم علیهم السلام نماز داشتند، همه ربا را حرام می‌دانستند، ظلم را حرام می‌دانستند، زورگیری را حرام می‌دانستند، کم گذاشتن جنس مردم را در فروش حرام می‌دانستند، اگر کسی می‌آید جنسی را بفروشد در سر جنس زدن برای آوردن پایین قیمت را شرعی نمی‌دانستند و... اینها همه در آیات مربوط به انبیاء قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، دین یک دین بوده هر وقت جمعیت جهان بیشتر می‌شده به قانون بیشتری نیاز بوده و پروردگار قانون اضافه می‌کرده است و گرنه حضرت آدم علیه السلام دینش اسلام بود، نوح علیه السلام اسلام بود و... همه اسلام بودند.

ما یک پیغمبر یهودی و مسیحی نداشته‌ایم «**مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا**»^۴ حضرت ابراهیم علیه السلام نه یهودی بوده، نه مسیحی، حضرت موسی علیه السلام نه یهودی بوده، نه مسیحی، حضرت عیسی علیه السلام نه یهودی بوده، نه مسیحی، این اسم‌ها همه ساختگی است.

۱. ابراهیم: ۴۰: «**رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي**».

۲. طه: ۱۴: «**إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقْرِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**».

۳. مریم: ۳۱: «**وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا آمِنًا مَّا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ إِذْ مَا ذُمْتُ حَيًّا**».

۴. آل عمران: ۶۷: «**مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**».



ادامه حکایت

آن شخص گناهکار به حضرت عیسی علیه السلام گفت: نمی‌خواهم این گناه در پرونده‌ام بماند، «طَهْرَنِي»، این آقا دچار زنا شده، اشتباه کرده، خطا کرده، غریزه به او غلبه کرده، آیا لازم بوده که این شخص برود و این مسئله را بگوید؟ نه لازم نبوده که بگوید اما حالا رفته و گفته.

برابری ریختن خون مؤمن با ریختن آبروی او

اگر من در پرونده‌ام گناهان کبیره‌ای است آیا لازم است که بروم پیش مرجع تقلید، پیش عالم محل، بروم دادگاه و آن را بگویم؟ نه! لازم نیست، به چه کسی بگویم؟ پروردگار متعال می‌فرماید: به خودم بگو و آبرویت را حفظ کن، هیچکس هم مثل خدا آبروداری نمی‌کند! خدا بلد است که پته ما را روی آب بیندازد و پیش زن و بچه و مادر و بابا و برادر، یک زمینه‌ای جور بیاورد که آنها بفهمند که ما در جوانی، در خلوت چه کاره بودیم، بله می‌تواند اما چرا این کار را نمی‌کند؟ چون آبروی بنده‌اش پیشش خیلی مهم است، این است که پیغمبرش صلی الله علیه و آله گفته:

ریختن آبروی کسی با ریختن خونس برابر است، بکشی یا آبرویش را ببری برابر است. آیا سوال از مردم که تو چه کاره بودی جایز است؟ نخیر! به شدت حرام است، مثلاً اگر یکی آمده خواستگاری، این که به او بگویی: آقا پسر! تو قبل از زن گرفتنت با چند تا دختر در ارتباط بودی؟ این حرام است، یا مثلاً بگویی: دختر خانم! در دبیرستان و دانشگاه با کسی هم ارتباط داشته‌ای؟ این سؤال حرام است، آبروی هر انسان مسلمانی تا آخر عمرش باید محفوظ بماند، امیرالمؤمنین علیه السلام، قرآن کریم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: شنیده‌ها را گوش ندهید و آنچه را خود دیده‌اید و برای آبروی مسلمان مضر است نادیده بگیرید و نگویید، اگر بگویید عذاب الیم برایتان قرار می‌دهند.

خیلی‌ها می‌آمدند پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله که اقرار به گناه بکنند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را رد می‌کرد، بعضی از گناهان هم اگر گفته نشود قابل اثبات نیست، ولو مردم مرتکب شده باشند، در قرآن مجید می‌گوید: اگر کسی زنا کرده بود و نگفت، اگر چنانچه چهار شاهد عادل بیایند و بگویند که ما با چشم خود در فلان روز، در فلان تاریخ، در فلان ساعت، این زنا را دیدیم

ثابت می‌شود اما حالا چه کسی می‌آید جلوی چهار تا عالم محاسن‌دار عبا به کول زنا بکند؟ یعنی قرآن یک کاری کرده که گناه مردم قابل اثبات با زبان مردم نباشد! خودش هم لازم نیست که بیاید و بگوید، اینکه مثلاً من یک غلطی کردم لازم نیست که گریه کنم، لازم هم نیست که حرف بزنم بلکه همین که در دلم از این غلط‌کاری پشیمان شدم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید که از پرونده‌ات پاک می‌شود و اصلاً گفتنش هم لازم نیست که به خدا بگویم.

ادامه حکایت

نصیحت‌طلبی مؤمن

عیسی ابن مریم علیه السلام دید که آن شخص آمد و اقرار کرد، به مردمی که در آن منطقه بودند - تعداد محدودی بودند. - گفت: کل شما برای حد زدن به این گنه‌کار بیایید، اما چطور باید بیایید؟ گفت: همه باید رویتان را ببوشانید، این در روایت دیگری آمده است که فقط چشم‌هایتان پیدا باشد، چرا؟ چون آبروی اینهایی که می‌آیند هم باید محفوظ بماند، یک جمعیتی آمدند، گنه‌کار به مسیح علیه السلام گفت: به اینها بگو هر کدام‌تان از گناه پاک هستید بمانید که به من سنگ بزنید، حضرت مسیح علیه السلام هم اعلام کرد، چهره‌ها هم شناخته نمی‌شد، همه رفتند و فقط دو نفر ماندند، حضرت مسیح و یحیی علیه السلام، قبل از اینکه حد شروع شود حضرت یحیی علیه السلام آمد جلوی این زناکار و گفت: «من را نصیحت کن!» پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌گویم، یعنی وقتی انبیاء علیهم السلام خود را نیازمند به موعظه و نصیحت بدانند دیگر تکلیف ما روشن است، اینقدر این اخلاق نصیحت‌خواهی ارزش دارد که حساب ندارد! خیلی مهم است که آدم تا آخر عمرش متواضع باشد و نگوید که خودم می‌دانم، نگوید: من یک پیراهن بیشتر از اینها پاره کرده‌ام، آدمی اگر اهل نصیحت‌خواهی باشد، خیلی چیز گیرش می‌آید! خیلی!

خاطره‌ای از نصیحت‌طلبی

من یک بار در مکه بودم، هوا خیلی گرم بود، یک آقای را دیدم که تا حالا او را ندیده بودم اما حس کردم این یک آدم پاکی است، بعد هم معلوم شد که درست فکر می‌کردم، خیلی



هم هوا گرم بود هشتم تیرماه بود، گفتم: آقا! آیا من می‌توانم یک درخواستی از شما داشته باشم؟ گفت: بله، گفتم: من را نصیحت کنید، گفت: من تو را کاملاً می‌شناسم، تو خیلی حرف‌ها بلد هستی، من در تلویزیون گوش می‌دهم، تو من را نصیحت کن، آن شخص هشتاد سالش بود و آدم برجسته‌ای بود، گفتم: آقا! من کنار شما زبان ندارم بلکه گوش دارم، گفت: باشد، حالا که اصرار داری می‌گویم. آن شخص دو تا مطلب برای من گفت که آن هم خودش یک منبر است، خیلی تکان‌دهنده بود، چه عیبی دارد آدم به گنهکاری به زناکاری، به بدکاری، با تواضع با محبت بگوید: آقا! من را نصیحت کنید. آن شخص زناکار هم نگفت: من؟! من تو را نصیحت کنم؟ من سرتاپایم نجس و آلوده شدم، تو پیغمبر خدا هستی و... این را نگفت، گفت: باشد، نصیحتت می‌کنم، این در ادبیات فارسی مان است، چقدر زیباست سعدی می‌گوید:

مرد باید که گیرد اندر گوش و نوشته‌است پند بر دیوار

در سوره یونس می‌گوید من جنازه فرعون را از دریا انداختم بیرون که بماند الآن هم در موزه الاهرام است، «رامسیس دوم» که اصلاً هیكلت و وجودت پند و عبرت برای آیندگان باشد تا بیایند و ببینند آنی که می‌گفت **«أنا ربكم الأعلى»**^۱ و یک کشور هم در دستش بود و قدرت داشت، کارش به کجا کشیده؟! با دو تا لیوان آب خفهاش کردم. این بهترین نصیحت است برای انسان که یک خرده از باد کردن بیا پایین، چه خیر است؟!

ادامه حکایت شخص گناهکار و حضرت عیسی علیه السلام

آن شخص گناهکار گفت: یحیی! اصلاً در زندگی‌ات اجازه نده که بین خودت و بین خواسته‌های نامشروع از خدا خالی بمانی، چون اگر خدا را از یاد ببری، خواسته‌های نامشروع گریبان‌ت را می‌گیرند و تو را شکست می‌دهند، خدا باشد و تکیه به او بدهی شکست نمی‌خوری. حضرت یحیی علیه السلام گفت: «بیشتر من را موعظه کن، بیشتر به من چیزی یاد بده، بیشتر بگو.» گفت: یحیی! آدم شکست خورده‌ای مثل من که زنا کرده‌ام و شکست

۱. نازعات: ۲۴.

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

شخصیت خورده‌ام، خودم آمده‌ام و خودم را برملا کرده‌ام اما تو هیچ وقت شکست خورده را سرزنش نکن. نگو: ای بدبخت! ای بیچاره! صد دفعه این حرف را به تو گفتم! به درک که زمین خوردی و... با این زبان با شکست‌خورده حرف نزن بلکه به شکست خورده امید بده و بگو: خدا می‌بخشد، خدا جبران می‌کند و...

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: کسی که به خاطر گناه کبیره حد می‌خورد در قیامت جریمه ندارد، خدا کریم‌تر از آن است که بنده‌اش را دو بار جریمه کند.

شخص گنه‌کار گفت: سرزنش نکن، زبانت زبان خیر باشد. یحیی علیه السلام گفت: بیشتر من را نصیحت کن، گفت: یحیی! در هیچ جریانی از کوره در نرو، عصبانی نشو، چون عصبانیت کلید باز کردن هیچ قفلی نیست جز اینکه به خودت و به دیگران ضرر بزنی، این متن روایت است، چقدر این روایت با ارزش است.

روضة امام حسین علیه السلام در قتلگاه

حضرت حسین علیه السلام را می‌خواستید به قتل برسانید! زمانی بوده که خون از بدنش رفته بود، گرسنه و تشنه و داغ‌دیده بود یک نفری می‌توانستید که بروید و با یک نوک نیزه یا با یک خنجر او را به شهادت برسانید، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: -چون خود حضرت علیه السلام در کربلا بودند- یک جمعیتی دور گودال را محاصره کردند که مثلاً اگر شمشیر و نیزه زدند امام علیه السلام از بین آنها بیرون نرود، راه را همه جانبه بستند و حمله کردند، حالا آیا آنهایی که نزدیک حضرت علیه السلام بودند بیست، سی نفر بودند؟ نمی‌دانم! کاری کرده بودند که وقتی خواهر آمد مجبور شد سه تا سوال بکند، اُ أنت أخی؟ آیا تو برادر من هستی؟ و ابن والدی؟ آیا تو پسر پدر من هستی؟ و ابن اُمی؟ آیا تو پسر مادر من هستی؟

ای کشته فتاده به خون در برابرم	باور نمی‌کنم که تو باشی برادرم
دیشب چه کرده بود به دست تو ساربان	تر گشته خاک قتلگه از اشک مادرم
بر دیده‌ام نشین و به روی زمین مباش	خاکم به سر مگر که من از خاک کمترم
هر گه نظر به سینه بشکفته‌ات کنم	یاد آیدم ز سینه سوراخ مادرم



جلسه سوم

پنج اثر حرام خواری

مطلبی در بخشی از فرمایشات وجود مبارک پیغمبر اسلام ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین ﷺ آمده است که برای همه ما بسیار مفید است، قبل از اینکه گفتار حضرت رسول ﷺ را خطاب به امیرالمؤمنین ﷺ ارائه کنم یک مقدمه لازم است عرض کنم.

اثرگذاری و اثرپذیری همه چیز در عالم

عالم خلقت -چنانکه برای دانشمندان اهل فن ثابت شده است- عالم اثرگذاری و اثرگرفتن است، یعنی ما هیچ گوشه و روزنه و منطقه‌ای از جهان خلقت را نداریم که چیزی در آن از خود اثر پخش نکند و چیزی اثرگیر نباشد، در زندگی جمادات، نباتات، حیوانات، این مسئله جاری است اگر جاری نبود یقیناً خیمه حیات به پا نمی‌شد، انسان نیز همینطور از عالم خلقت اثر می‌گیرد و از خودش نیز اثر پخش می‌کند.

اینقدر مسئله ثابت و روشن و معلوم است که این معنا را بزرگان علم تصدیق کرده‌اند. نگاه، لمس، حرف زدن بر طرف مقابل انسان (مثبت یا منفی) اثر می‌گذارد. اگر اثرگذاری ما مثبت باشد او اثر مثبت می‌گیرد، اگر منفی باشد اثر منفی می‌گیرد، لذا در روایاتمان سفارش شده است که تند و تیز به هم نگاه نکنید، تند و تیز به پدر و مادر نگاه نکنید، حرف‌های بی‌ربط نزنید، حرف‌های خارج از عدالت و حق نزنید، چون حرف اثرگذار است.



حکایتی از اثرگذاری کلمات

یکی از علمای بزرگ تهران که در زمان خودش در این شهر محور بوده و مسجدش هم در کوچه «ظهیرالاسلام» در همین نزدیکی‌ها بوده و بسیار آدم ملا و با تجربه‌ای و با شخصیتی بوده است، ایشان را در هفتاد-هشتاد سال پیش یکی از ارادتمندانش دعوت می‌کند برای خواندن عقد دخترش، یکی از قوم و خویش‌های پدر دختر که در آن زمان جوانی بوده که سه-چهار سالی در اروپا تحصیل کرده بود و برگشته بود و به شدت تحت تأثیر فرهنگ اروپا قرار گرفته بود و خودش را باخته بود هم در آنجا حاضر بود.

این خود را باختن و ارزش‌ها را باختن به قول قرآن مجید بد معامله‌ای است، بد داد و ستدی است چراکه هیچ سودی ندارد بلکه ضرر هم دارد: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْأَهْدَىٰ فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۱.

آن شخص احترامی که به مرحوم آقا شیخ محمدحسن نگذاشت هیچ، بلکه پایش را روی پایش انداخته بود (با حالت تکبر نشسته بود). آقا شیخ محمدحسن عقد را جاری کرد و تمام شد، این جوان خودباخته با یک حالت تمسخر و تحقیرآمیزی گفت: آقا شیخ! چهار تا کلمه عربی با یک‌دیگر رد و بدل کردی! واقعاً این چهار تا لغت عربی اثری در ایجاد پیوند بین این عروس و داماد دارد؟! از این حرف‌ها چه برمی‌آید که می‌آید دو خط عربی می‌خوانید و می‌گویید این نامحرم با این نامحرم محرم شدند و حالا بروند و زندگی کنند و بچه‌دار بشوند و از آنها حلال‌زاده به دنیا بیاید؟!

مرحوم آقا شیخ محمدحسن اصلاً جواب نداد و نگفت که حرف اثر دارد یا ندارد، به درد می‌خورد یا نمی‌خورد و... مهمان‌های مذهبی حاضر در جلسه هیچ وقت آقا شیخ محمد حسن را شکست‌خورده ندیده بودند، چون او خیلی ملاً بود و از جواب نمی‌ماند، همیشه جواب‌های با دلیل و منطقی و حکیمانه داشت.

شیخ محمدحسن مشغول میوه خوردن شد، انگار نه انگار که این جوان عقد در اسلام را مسخره، تحقیر و به آن حمله کرد، آنهایی هم که به او ارادت داشتند ناراحت بودند، هفت-



هشت دقیقه که گذشت رویش را کرد به این جوان خودباخته و گفت: بی شعور، احمق، پست، پوک، پوچ، حیوان و... این شخص هم که فَرَنگ رفته گفت: آقا شیخ! با من هستی؟ گفت: پس با کی هستیم؟ با تو هستیم، باز هم می‌گوییم: احمق، بی‌شعور، نفهم! گفت: «ادب را رعایت کن!» گفت: من ادب را که رعایت کردم باز هم به تو بی‌شعور، احمق، نفهم می‌گویم. آن شخص خیلی از کوره در رفت، آقا شیخ محمدحسن گفت: «شما ده دقیقه پیش گفתי حرف هیچ اثری ندارد، ما هم که پنج-شش کلمه حرف رد و بدل کردیم و به حضرتعالی گفتم احمق، بی‌شعور، نفهم، چرا از این حرف‌ها اثر گرفتید؟!» گفت: جور دیگر نمی‌شد حالی‌ام بکنید! گفت: نه، حالا حالی‌ات شد که حرف اثر دارد؟! حالی‌ات شد که این عقدی که من خواندم اثر دارد؟!!

اصلاً ما چیزی در عالم نداریم که اثر نداشته باشد، چیزی هم در عالم نداریم که اثرگیر نباشد، جهان جهان اثرگذار و اثرگیر است، حالا که این مقدمه روشن شد خطاب پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ را توجه کنید.

تأثیر مال حرام در زندگی

«یا علی! و من أكل الحرام مات قلبه و خلق دينه و ضعف يقينه و حجب الله تعالى دعوته و قلت عبادة»^۱

الف) منظور از مال حرام

ما یک حرامی داریم که کاری به مردم ندارد، مثلاً یک کسی می‌رود و یک خوکی را شکار می‌کند و گوشتش را می‌گذارد در یخچال و کم کم آن را می‌خورد، یا مثلاً یکی از پول خودش انگور می‌خرد و شراب درست می‌کند و می‌خورد، یا اینکه یکی می‌رود یک حیوانی را از دریا صید می‌کند که در اسلام حرام اعلام شده و آن را می‌خورد و... این یک نوع از حرام است.

۱. وصیة النبی ﷺ لعلی بن ابی طالب ﷺ نویسنده: عمر بن محمد نسفی، جلد ۱، صفحه ۱۸.



زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

یک حرام دیگر هم این است که انسان به حقوق دیگران تجاوز می‌کند یا ارثشان را می‌برد، یا جنسی را خرید کرده و ده میلیون تومان پولشان را نمی‌دهد و آن جنس را فروخته و آورده در زندگی‌اش یا رشوه گرفته، یا دزدی کرده، یا اختلاس کرده، یا آمده برای شخصی که جنس خارجی می‌خواهد کالای ایرانی را مارک زده و به عنوان خارجی فروخته، مثلاً شخص بلبرینگ می‌خواهد یا یدکی دیگر ماشین می‌خواهد و اصرار هم دارد آلمانی به من بدهید اما شخص جنس‌های بُنجل چینی را به اندازه یک کشتی آورده و داده که رویش مارک آلمانی بزنند و می‌گویند آلمانی از من می‌خواهی؟ این آلمانی است، بلبرینگ دو راه می‌رود و برمی‌گردد خرد می‌شود. یا جنسی را یک خروار می‌خواهد من سی کیلو کم می‌گذارم یا برنج خالص ایرانی می‌خواهد من برنج طعم ایرانی خارجی به او می‌دهم یا خارجی و ایرانی را قاطی کرده‌ام و به او می‌دهم. این کارها در مثل برنج است، در چایی است و... یا مثلاً شخص روغن حیوانی می‌خواهد اما من با روغن نباتی قاطی کرده‌ام و به او تحویل می‌دهم و...

اینها جزو حرام‌های اسلام است. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾^۱ به ناحق مال کسی را در مال خودت نیاور چون آن چیز مال خودت نمی‌شود و مالک نمی‌شوی بلکه داری مال دیگران را می‌خوری. اگر اشخاص با این پول‌های حرام ساختمان بخرند، آپارتمان و لباس بخرند و عبادت بکنند قطعاً عبادات آنها باطل است یا اینکه مثلاً با همین پول‌ها اِحرامی بخرند قطعاً حج آنها باطل است، یا تبعات دیگر. پیغمبر اکرم ﷺ برای لقمه حرام، یا اینکه بگوییم اصلاً برای مال حرام (چه اینکه حالا آدم بخورد یا تبدیل به خانه و فرش و جنس و ماشین کند) پنج اثر منفی بیان کرده‌اند، که مردم بخواهند یا نخواهند مال حرام این پنج ضرر را از خودش ظهور می‌دهد، حرام مثل بقیه عالم اثرگذار است، خورنده هم مثل بقیه عالم اثرگیر است. مثلاً مشروب حرام است و این حرام را پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: آثارش را نمی‌توانید جلوگیری کنید، در نسل آینده‌تان این آثار اثر می‌گذارد.

۱. بقره: ۱۸۸: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.



من در تحقیقات دانشمندان آلمانی این معنا را به دست آورده‌ام، فرق حرفشان با پیغمبر ﷺ این است اینها با ابزارهای علمی به این نتیجه رسیده‌اند. دانشمندان آلمان برای اینهایی که آلوده به خوردن مشروبات الکلی هستند حدود هم معلوم کرده‌اند و گفته‌اند که هر کسی مشروبات الکلی بخورد تا هفت نسل آینده‌اش اثر منفی خواهد گذاشت که نطفه به نطفه جریان دارد، به قول قرآن مجید علقه و مضغه و اینها آثار خودشان را به بعدی‌ها منتقل می‌کنند. پیغمبر ﷺ می‌فرمود: «فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^۱، یک جوانی با خانمش هر دو سفیدپوست هر دو خوش قیافه، آمدند پیش پیغمبر ﷺ، جوان گفت: «من به زخم اطمینان صددرصد دارم که او پاکدامن و باتقوا است، من سپید و زیبا هستم، زخم هم سپید و زیبا است! یا رسول الله! چرا این بچه حبشی به دنیا آمده؟! آیا این برای خودمان است؟!» فرمود: «برای خودتان است.» بعد این جمله معجزه‌آمیز را فرمودند: «الْعِرْقُ دَسَّاسٌ» که حالا امروز اروپایی‌ها اسمش را گذاشته‌اند «ژن»، می‌گویند ژن رنگ‌ها و گاهی حالات را به نسل‌های بعد منتقل می‌کند، حضرت ﷺ فرمود: امکان دارد در پدر پنجم-ششم تو یک حبشی بوده یا پدر پنجم-ششم زنت یا مادرتان و به قول امروزی‌ها ژن آن رنگ را آورده جلو و حالا از بچه تو درآمده، این بچه برای خودتان است. آنها می‌گویند تا هفت نسل اثر می‌گذارد پیغمبر ﷺ هم می‌فرماید در نسل اثر می‌گذارد.

ب) کسی که از حرام بخورد، قلبش می‌میرد

«من أكل الحرام مات قلبه»، از آثار حرام‌خواری این است که در دل را به روی خدا می‌بندد، به روی انبیاء ﷺ و ائمه ﷺ می‌بندد و دل را در کار معنوی از کار می‌اندازد. دیگر آدم میل به خدا، به انبیاء ﷺ، به ائمه ﷺ، به شنیدن حرف‌هایشان ندارد، یعنی قلب بی نور می‌شود، امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: کار قلب به اینجا می‌رسد «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ»^۲ قیافه قیافه آدمیزاد است اما دل دیگر دل انسانی نیست.

۱. شهاب الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص: ۱۱۹.

ج) کسی که از حرام بخورد، نشاط برای عبادت ندارد

اثر سوء دوش «خَلَقَ دِينَهُ»، دین انسان را کهنه می‌کند، یعنی در دینداری انسان نشاطش را از دست می‌دهد، قبلاً خیلی خوب بود اما الآن نه، من از در مغازه یکی رد می‌شدم که یکی به من معرفی کرده بود، صاحب مغازه از پشت میز بلند شد و سلام کرد و گفت: بفرمایید داخل، رفتم و گفتم: رفیقت تو را به من معرفی کرد و یک گالیه از تو داشت، گفت: چه؟ گفتم که او گفته: دو-سه سال است که دیگر مسجد نمی‌آیید! آن شخص گاهی هم بلند می‌شد و پای منبر یک ذکر مصیبتی می‌خواند اما گفت: فلانی! پنجاه سال خودم را معطل کردم. مسجد برای چه؟ خواندن برای چه؟ کلاه سر ما رفته! بعد هم مرد، یعنی خدا و انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام کلاه سر آدم می‌گذارند؟! یا اینکه خود آدم کلاه سر خودش می‌گذارد؟! این اثر حرام‌خوری است. همه شنیده‌اید وقتی حضرت زین العابدین علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام گفت: کارتان به کجا رسیده؟ فرمود: «جنگ»، گفت: «یارانتان؟!»، فرمود: «همه کشته شدند»، گفت: یابن رسول الله! چه علتی داشت که کار اینها با شما به جنگ کشید؟ فرمود: «مُلَيْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ»^۱ حرام‌خور طبیعتش امام‌کشی است، اگر امام علیه‌السلام را گیر نیاورد هدف امام علیه‌السلام را می‌کشد.

د) کسی که از حرام بخورد، دچار ضعف یقین می‌شود

سومین اثر نامطلوب حرام‌خوری، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «ضَعْفَ يَقِينُهُ»، کم کم آن یقین به واقعیاتش تبدیل به شک می‌شود یعنی حرام این کار را می‌کند، یقین تبدیل به تردید می‌شود، نهایتاً قرآن می‌گوید اینجور آدم‌ها به این نقطه‌ای می‌رسند که «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»^۲

۱. عوالم العلوم، جلد ۱۷، صفحه ۲۵۱.

۲. روم: ۱۰: «فَوَكَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَتَوْا السُّوْاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ».



نقل می‌کنند که «عبدالملک مروان» که با لیوان از مشروب خوری سیراب نمی‌شد، یک حوض بسیار خوب سنگی که شاید لعابی به آن داده بود را ساخته بودند و در آن مشروب پر می‌کردند، زمان حکومتش بالای صد هزار نفر را تک تک به دست استاندارانش کشت، این شخص هشتاد و چهار سالش شده بود، یک اتاقی بالای کاخش بود که به چهار طرف باغ‌های دمشق در باز می‌شد، یک لحظه احساس کرد که دارد می‌میرد، گفت: رختخواب من را ببرید در آن اتاق و بردند، یک نگاهی به مشرق کرد، یک نگاهی به مغرب کرد، اینجا لحظات آخر است، در این لحظه همه چیز آدم می‌آید جلوی چشمش، گفت: خدایا! آدم کشتم! حرام خوردم! مشروب خوردم! ظلم کردم و... و وقت هم تمام شده و دارم می‌آیم، دلم می‌خواهد توبه کنم و دلم می‌خواهد تو هم توبه من را قبول کنی، اما چون از تو خیلی بدم می‌آید توبه نمی‌کنم، و مرد!

هـ) کاهش عبادت؛ اثر حرام خوری

«و قلت عبادته»، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آدم حرام‌خور در عبادت از پا درمی‌آید، کند می‌شود، مثلاً می‌گوید: حال ندارم که نماز بخوانم، حال ندارم روزه بگیرم، مثلاً به او می‌گویند: آقا! هشت-ده روز در اینجا یک کلاس خوبی در مسجد تشکیل داده‌اند، بیا برویم و دو کلمه از قول خدا و پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ مطلبی را بشنو، اما می‌گوید: راستش حالش را ندارم، جدیداً هم دیگر از این قیافه‌های مسجدی و این آخوندها خوشم نمی‌آید.

و) عدم استجابت دعا در اثر حرام‌خواری

اثر پنجم از آثار نامطلوب؛ فرمود: علی جان! آدم حرام‌خور بالاخره گیر می‌افتد، بالاخره یک بیماری سخت می‌گیرد، بالاخره یک مشکل مالی برایش پیش می‌آید و... آن وقت در حال اضطرار که می‌بیند پول مشکل را حل نمی‌کند، پارتی مشکل را حل نمی‌کند و... پیش خودش می‌گوید: شبی یا نصفه شبی برای پروردگار ناله کنم. علی جان! خدا دعای حرام‌خوار

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

را مستجاب نمی‌کند. خداوند خوشش نمی‌آید از حرامخوردن. یک بار متن روایت را عنایت کنید، «یا علی! و من أكل الحرام مات قلبه و خلق دينه و ضعف يقينه و حجب الله تعالى دعوته و قلت عبادته»، حرفم تمام.

روضه حضرت عباس

چند خط شعر زیبا بخوانم درباره آب که شاید بعضی‌هایتان نشنیده باشید، بسیار شعرهای خوبی است، برای دویست سال پیش است، این ابیات برای پسر وصال شیرازی است، با چه سوزی هم گفته این چند خط شعر را!

ای آب تو بی‌ادب نبودی!	خود تو مگر از عرب نبودی؟!
رسم عرب است و کیش تازی	در بادیه ^۱ میهمان‌نوازی
این رسم تو در جهان نهادی	خود تو به میهمان آب ندادی!
چونان همه رنج راه بردند	از مکه تا کربلا در بادیه تشنه کام مردند
آنان همه تشنه رفته در خواب	از دجله به کوفه می‌رود آب
از کرده نگشته‌ای پشیمان؟!	ای سخت گمان سست بنیان!

پس چه کسی ادب کرد در کربلا؟ آب که بی‌ادبی کرد! یعنی بی‌ادبش کردند، یک کسی در کربلا در کنار آب ادبی کرد که به یادگار در عالم ماند، وارد شریعه فرات شد، آب هم به او حرام نبود، منعش هم نکرده بودند، در فقه هم نبوده که آب نخورد، جنگ کرده بود و داغ سه برادر دیده بود، وقتی وارد شریعه فرات شد به آب گفت حسینم تشنه است، بچه‌هایش تشنه هستند، گفت: ای آب! من از تو نمی‌نوشم، فقط مشک را پر کرد و روی شانه انداخت، با چه امیدی و با چه علاقه‌ای از شریعه آمد بیرون! به خودش می‌گفت: من الآن این مشک آب را به این بچه‌های تشنه می‌رسانم، اما چهار هزار نفر محاصره‌اش کردند، دست راستش را از پشت زدند، سریع بند مشک را روی شانه چپ انداخت، دست چپ را



قطع کردند، بند مشک را به دندان گرفت، تیر به مشک آب زدند، دیگر امیدش ناامید شد، مورد حمله قرار گرفت.

چنان ساقی نمود از باده مستش که داد از فرط مستی هر دو دستش
در آن مستی که حالی این چنین داشت زبان حال با معشوق این داشت
الهی! عاشقم عاشقترم کن سرم را غرق خون چون پیکرم کن
بزن تیری به چشم نازنینم که غیر از یار چیزی را نبینم

با عمود آهن به فرقه‌ش حمله کردند، تمام سرهای بنی هاشم را از بدن دشمن جدا کرد الا سر قمر بنی هاشم را، که عمود آهن سر را با سینه یکی کرده بود، می‌دانید ابی عبدالله علیه السلام کنار هر کشته‌ای یک عکس العمل خاصی نشان داد اما کنار بدن قمر بنی هاشم صدا زد: «الان انکثر ظهري و انقطع رجائي و قلت حيلتي» من فقط این جمله آخر را برایتان معنی کنم و «و الکمڈ قاتلی» عباس جان! اگر امروز تا غروب من را نکشند داغ تو من را زنده نخواهد گذاشت.

جلسه چهارم

روش ربانی از جهنم و کسب

بهشت در حدیثی از رسول الله ﷺ

دو موضع مردم در برابر دین

از زمانی که زندگی -البته زندگی انسان- در کره زمین شروع شده است و تاریخ دقیق آن روشن نیست، بعضی از مجموعه‌هایی که پیدا شده و با ابزار علمی اندازه‌گیری کرده‌اند نوشته‌اند: صاحبان این مجموعه‌ها پانزده میلیون سال قبل از دنیا رفته‌اند. از شروع زندگی تا به امروز مردم نسبت به دین خدا یعنی اسلامی که همه انبیاء علیهم‌السلام، مرسلین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام مبلّغ آن بوده‌اند نسبت به این دین مردم دو گروه شده‌اند و دو گروه هستند. چون خدا یک دین دارد که اسلام است و ۱۱۴ کتاب نازل شده مبلّغ او بوده‌اند.

الف) عدم تقید و شهوت‌پرستی

گروهی دین‌گریز هستند، علت دین‌گریزی هم طبق آیات قرآن این است که دوست ندارند مقید زندگی کنند، دوست ندارند که دعوت انبیاء علیهم‌السلام و اولیاء را گوش بدهند، به این که درآمدتان را درآمد حلال قرار بدهید، شهواتتان را شهوات حلال قرار بدهید، روابطتان را براساس این حقایق تنظیم کنید و... گوش نمی‌دهند، علاقه به مقید بودن ندارند. این افراد دلشان می‌خواهد و دوست دارند هر مال و ثروتی را که از هر راهی باشد به دست بیاورند و به غرائض جنسی و امیالشان به هر گونه‌ای که لذت می‌برند پاسخ بدهند و بنا هم ندارند به دین برگردند. در قرآن مجید مکرّر پروردگار فرموده است که اگر خیری در شما بود من به شما رو می‌کردم، از رحمتم، فضلم، محبتم شما را برخوردار می‌کردم، اما می‌دانم اهل دین نیستید.



ب) قبول دین و گردن نهادن به دستورات دین

گروهی دیگر هم اهل دین هستند، جالب است که از دین دست نمی‌کشند گرچه در کنار جریانات تلخ و شیرین، و حوادث قرار بگیرند، اینها خیلی آدم‌های باارزشی هستند، یعنی اگر ببینند همه از بالا تا پایین بی‌دین و گنه‌کار شدند و زشت عمل کردند، پرونده اینان را با دین اصلاً قاطی نمی‌کنند که بگویند حالا که فلان کس یا این دو نفر یا این شش نفر یا این حزب، این دار و دسته با ریش و با پیراهن بی‌یقه و... اینجور عمل کردند ما اصلاً این دین را نمی‌خواهیم، اصلاً آنها می‌دانند دین ربطی به عملکرد مدعیان دین ندارد، دین، توحید و قبول معلمی و نبوت انبیاء علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و قبول قرآن مجید است، آباد کردن دنیا و آخرت است، زلف دینشان به هیچ‌چهره و یقه و عملکردی گره نخورده است که اگر یک وقت این گروه بی‌دینی کردند و عمل بدی داشتند این گره باز بشود و بگویند: اگر دین این است ما آن را نخواستیم، اینها به قول قرآن کریم و به قول حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در شب عاشورا دین‌شناس هستند، قرآن می‌فرماید: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱

امام علیه‌السلام در شب عاشورا برای یارانشان فرمودند: «فقهتوا فی الدین»^۲ کسی که دین‌شناس است می‌داند که در خزانه آفرینش خداوند گوهری باارزشت‌تر، با منفعت‌تر، سودمندتر، سازنده‌تر از دین قرار نداده است، هیچ وقت نمی‌آیند این گوهری که فوق همه ارزش‌هاست و سودمندترین سرمایه است به خاطر چند آدم اشتباه‌کار، متخلف، منافق از دست بدهند.

طایفه‌ای از اهل دین، دین را به دلیل رهایی از نار و رفتن به بهشت پذیرفته‌اند
این طایفه اهل دین معمولاً در باطنشان از طریق دین نجات می‌خواهند، چه در دنیا و چه در آخرت، توقعشان هم درست است، ما از طریق دین اتصال به رحمت خدا را می‌خواهیم،

۱. توبه: ۱۲۲: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَر مِن كُل فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمه)، النص، ص: ۲۳۸.



این افراد توقعشان درست است، از طریق دین ما پاداش عظیم غیرقابل قطع شدن و بی پایان حضرت حق را می خواهیم، توقعشان درست است، یعنی اگر ما بیاییم خدا را عبادت کنیم و به خواست او به امید بهشت و به امید جهنم نرفتن به مردم خدمت کنیم، این عبادت ما درست است، قطعاً درست است، ما که «کاتولیک» تر از «پاپ» نیستیم که به مردم بگوییم: آقا! اگر به عشق نجات از دوزخ و امید به بهشت، داری عبادت می کنی و به مردم خدمت می کنی عبادتت درست است، وقتی خود پروردگار می فرماید: ﴿ادعوه خوفاً وطمئناً﴾^۱ من را عبادت کنید حالا برابر با ظرفیتتان اگر عامل عبادتتان و تحرکتان به خاطر این است که جهنم نروید و بروید بهشت عیبی ندارد من شما را جهنم نمی برم و بهشت هم به شما می دهم عبادتتان هم درست است.

دینداری عده ای بدون توجه به بهشت و جهنم

یک عبادت کنندگانی نیز هستند که کلاشان خیلی بالاست و ما قدم رساندن خود به آن کلاس ها را نداریم، خدا هم می داند که نداریم.

یک نمونه از کج فهمی در دین

یک وقت در صحن مسجد گوهرشاد یک آدم بزرگی که صندلی بزرگی هم دستش بود ایستاده بود، من هم ایستاده بودم و دیدم که دارد راجع به شکایات نماز صحبت می کند و می گوید: هر کسی در نمازش شک کند بدبخت است و بیچاره است، نمازی که آدم یادش برود رکعت اول، دوم، سوم یا چهارم است، نمازش نماز نیست. تحقیر کرد؛ بهش گفتم آقا فکر نمی کنی داری در کار پروردگار متعال فضولی می کنی، گفت: «بنده؟!»، گفتم: بله، شما! مگر که هستی؟ گفت: «چطور؟!»، گفتم: رساله های تمام مراجع ما از غیبت صغری تا حالا یک بخشش مربوط به شکایات است، خدا می داند که ما با این ظرفیت با این گنجایش گاهی یادمان می رود و عدد نماز را گم می کنیم، برایمان طرح داده که اگر عدد



۱. أعراف: ۵۶: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

نماز را گم کردی این کار را بکن، نمازت را ادامه بده و بعد از نماز دو رکعت نماز نشسته یا یک رکعت نماز ایستاده بخوان، آن را من وصله می‌کنم به نمازت و نمازت را قبول می‌کنم، تو چه کاره هستی در کار حق و فقه پروردگار متعال دخالت می‌کنی؟! برای چه مردم را می‌ترسانی و دلسرد می‌کنی؟ خدای ما که خدای غضب نیست! خدای مشیت بلند کن و در کله مردم بزن نیست! خدای ما کریم و رحیم است، دینش خیلی آسان است فراموشی‌های ما را هم به ما بخشیده و وصله و پینه هم برایمان گذاشته است، گفتیم: دیگر فضولی نکنی. گفت: «چشم»، گفتیم: آدم چیزی را که وارد نیست نباید در آن دخالت کند، این اشتباه است، این خطا است، این غلط است.

ادامه بحث

یک عده‌ای هستند که دارای ظرفیتی هستند که آن گنجایش را ما نداریم که به آنها برسیم، آیا توقع دارید که به آنها برسیم؟! نه! ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱ «وُسْع» به معنی قدرت نیست بلکه به معنی گنجایش است، اگر تکلیف را می‌خواست به اندازه قدرت به ما بدهد می‌گفت: در شبانه روز شصت رکعت نماز به شما واجب است و ما می‌توانستیم بخوانیم، یا میگفت: سالی سه ماه روزه واجب است، ولی همیشه تکلیف کمتر از قدرت ما تنظیم شده است، یعنی کمتر از قدرت ما نظام داده شده، ما به کلاس امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌توانیم برسیم، ایشان به پروردگار اعلام کردند: «الهی ما عبدتک خوفاً من نارك»^۲ عبادت من برای ترس از جهنم نیست می‌خواهی من را ببری جهنم «صبرت علی عذابک»^۳ حکم تو

۱. بقره: ۲۸۶: ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أَلَا وُسْعَهَا أَلَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَنْهَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾.

۲. نهج الحق و کشف الصدق، ص: ۲۴۸: «مَا عِبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعِبَدْتُكَ».

۳. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۴۷.



اقتضا کرده و عشقت کشیده علی را ببری جهنم؛ آن هم یک فرمان تو است، «و لا شوقاً إلی جنّیک» طمعی هم به بهشت ندارم «و لکن رأیتک أهلاً للعبادة فعبدتک» جهنم باشد یا نباشد بهشت باشد یا نباشد، علی رضی الله عنه عبدالله است.

اما خدا می‌داند که اگر بعدازظهر امروز به ما اعلام کند و ما هم یقین کنیم که صدای خودش است که ای بندگان! اصلاً هفت طبقه جهنم را برای ابد نابود کردم، هشت طبقه بهشت هم به باد دادم؛ نه بهشتی هست و نه جهنم، خدا می‌داند که فردا پنجشنبه من گوینده هم نمی‌آیم مسجد، چون می‌بینم بهشت و جهنمی نیست و خدا خیالم را راحت کرده است، چرا دیگر عبادت کنم؟! خود بهشت و جهنم پشتوانه تحرک است در عبادت و در خدمت به خلق، این معلوم است.

روش رهایی از جهنم و کسب بهشت

حالا آنی که نقطه بحث امروز است این است که حالا ما چه کار بکنیم؟ من دینداری که می‌ترسم من را جهنم ببرند چه کار بکنم که من را جهنم نبرند، دوست دارم بروم بهشت، چه کار بکنم که بروم بهشت؟ این بحث را در ضمن یک روایت عنایت کنید؛ عجب روایت نابی هم هست! این از آن روایاتی است که من به آن خیلی علاقه دارم، اولین بار هم که در کتابی دیدم، آن را درجا یادداشت کردم.

«عن أم أنس أنها قالت: يا رسول الله أوصني قال: أهجر المعاصي فإنها أفضل الهجرة وحافظي على الفرائض، فإنها أفضل الجهاد وأكثر من ذكر الله، فإنك لا تأتين الله (عز وجل) بشيء غدا أحب إلى الله من كثرة ذكره»^۱

یک مادری، پنجاه، شصت ساله در مدینه رد می‌شد، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله کلاً یک دیوار یک متری بود که مسجد زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مساحتش را در کتاب‌ها دیدم حدود هزار و دویست متر بود، این هزار و دویست متر را پیغمبر صلی الله علیه و آله یک دیوار یک متری کشیده بود و دیگر پول

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

نداشتند که آن را بیاورند بالاتر، طاق، پنجره، در و فرش هم نداشت، مردم پشت سر پیغمبر ﷺ عباهايشان را پهن می کردند و روی عباي خودشان اقتدا می کردند چون پولی نبود. این زن در حال رد شدن دید که پیغمبر ﷺ تک و تنها در مسجد نشسته است، وارد مسجد شد، سلام کرد، البته پیغمبر اکرم ﷺ حتی به خانم‌های با ایمان پیش سلام بوده این در اصول کافی است، پیش سلام شدن به خانم‌ها مانعی ندارد؛ البته خانم‌های متدین، خانم‌های محرم، ما با نامحرم که خیلی نباید معطل بشویم و حرف بزنییم حالا اگر نامحرم شصت-هفتاد سالش است آن مشکلی ندارد، بحث خدا این است که ما به گناه نیفتیم همین. آن زن به وجود مبارک رسول خدا ﷺ عرض کرد؛ حالا که سرتان خلوت است. «أوصنی» برای من یک منبر بروید، فرمودند: باشد، اصلاً تواضع پیغمبر ﷺ دریاوار بود، ارتباطش با جان مردم بیشترین ارتباط بود، به عمرش در صورت موجود بودن شرایط، کلمه نه در دهانش نبود، اینکه حالا به این خانم بگوید: مادر! حالا تو هم ما را تنها گیر آوردی؟! یک منبر برایت برویم؟! برو. ما بعد از نماز صبح هر روز منبر می‌رویم. بیشتر منبرهای پیغمبر ﷺ بعد از نماز صبح بوده چون مهمترین نماز خدا نماز صبح است، به دو رکعتش نگاه نکنید، وزن نماز صبح از هشت رکعت ظهر و عصر و هفت رکعت مغرب و عشا بیشتر است، خدا از نماز صبح تعبیر به «قرآن الفجر» کرده است، خیلی نماز صبح مهم است!

پیامبر ﷺ فرمود: عیبی ندارد، گوش بده، چه منبری هم رفتند پیغمبر ﷺ! نشسته روی خاک، علم الهی با یک مستمع! آخرین سفیر پروردگار متعال با یک مستمع!

الف) افضل هجرت، هجرت از گناهان است

«اهجری المعاصی» با تمام گناهان آشکار و خلوت، گناهان درون مثل حسد، کبر، ریا، طمع و... قهر کن، اجازه نده زلف گناهی به زلف زندگیت گره بخورد، اجازه نده، یک دانه گناه هم زیاد است، درست است به ما آسان گرفته‌اند و گفته‌اند: اگر اشتباه کردی حالا بیا توبه کن و جبران کن اما با یک گناه بالاخره زخم را زده‌اید، این زخم خوب می‌شود اما



جای آن می ماند، یعنی آدم تا آخر عمرش یاد آن گناه که می افتد کسل می شود با اینکه خدا بخشیده و گذشت کرده است.

از تمام گناهان قهر کن «فانه افضل الهجره»، هجرتی بالاتر از فرار از گناه نیست، امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: اگر یک مردی، یک زنی، یک جوانی، یک دختر جوانی یا... گناهی برایش پیش بیاید که خیلی هم این گناه پرزور است و پرفشار و پرجاذبه است ولی از این گناه فرار نکند و در حال جدا شدن و دور شدن از گناه بمیرد، شهید مرده است چون در میدان جنگ با هوای نفس مرده است «یلفن فی کفن الرحمه»، یک کفن خانواده اش به او می پوشانند و یک کفن هم خدا از رحمتش به او می پوشاند «و یغسل بماء المحبه» و با آب محبت خودش غسل می دهد.

ب) افضل جهاد، حفظ واجبات است

حضرت علیه السلام فرمودند: ای خانم! دو دستی با همه وجود واجبات الهی را در زندگی حفظ کن، اجازه نده یک واجب از کف تو بپرد، چون دیگر جایگزینی نداری، اگر نماز صبح امروزت را نخواندی و در ساعت یک آمدی به مسجد و قضای آن نماز را به جا آوردی؛ یک میلیون قضای نماز جای آن دو رکعت سر جای خودش را نمی گیری، دو دستی نگاه دار واجبات را، حالا یا واجبات بدنی است یا مالی است یا حقوقی است، یا اخلاقی است: یا... خداوند انواع طرحها را برای سالم زندگی کردن به ما داده است و بعد فرموده است: نگه داشتن واجبات بهترین جهاد است، «افضل الجهاد» است.

ج) خداوند دوام ذکر را دوست دارد

حضرت علیه السلام در ادامه فرمودند: ای خانم! دائم یاد خدا باش، در کارت، در شوهرداری، در بچه داری، در خرید و فروشت، در کاسبی، کنار دخل، در اداره، کثرت اینجا به معنی دوام است، معنی اش این نیست که از بیست و چهار ساعت، بیست ساعتش را یاد خدا باشد و اگر چهار ساعت را یاد خدا نبودی عیبی ندارد، حرف پیغمبر که این نیست! دائم یاد خدا

باش، این خیلی جالب است؛ «فإنك لا تأتین الله (عز وجل) بشيء غدا أحب إلى الله من كثرة ذكره» قیامت وارد بر خدا نمی‌شوی، الا اینکه این توجه قلبی به خدا و یاد خدا بهترین وزنه در نامه عملت باشد، یاد خدا.

یک نمونه از به یاد خدا بودن

من یک قطعه کوچک یکی-دو دقیقه‌ای از یک کتابی که برای هزار سال پیش است به نام «التصفیه» برایتان بگویم و حرفم تمام، یکی از چهره‌های سرشناس مدینه نمی‌خواهم اسمش را ببرم چون دوستش ندارم. سرشناس بود اما آدم چَرَنَدی بود، داستان‌های عجیبی هم در زندگی‌اش دارد اما همه منفی، امام حسین علیه السلام می‌خواست او را با خودش ببرد کربلا اما نیامد، همه منفی. اما بالاخره مشهور بود و پدرش در مدینه همه کاره بود. این شخص می‌گوید من با چهار-پنج نفر قصد سفری داشتیم، سی-چهل فرسخ از مدینه دور شدیم، نزدیک ظهر بود و همه هم گرسنه بودیم، رفقا به من گفتند که برو از این چوپان یک دانه بره بخر و بیاور که ذبح کنیم و آتش درست کنیم تا کباب کنیم و بخوریم، آن شخص به اصطلاح مادرخرج بود، آمدند پیش این چوپان، چوپان آدم معمولی با لباس معمولی بود.

آن شخص در ادامه می‌گوید: گفتم: آقا! قیمت بره چند است؟ گفت: بیست درهم. گفتم: یک دانه به من بفروش. گفت: والله من مالک این گله نیستم، من چوپان هستم، تو قیمت از من پرسیدی و من قیمتش را گفتم، بهش گفتم که یک بره به ما بده، ما گرسنه هستیم، به جای بیست درهم من پنجاه درهم به تو می‌دهم. گفت: گفتم که من مالک نیستم، گفتم: چقدر آدم سخت‌گیری هستی! همین حرفی که خیلی‌ها به هم می‌زنند؛ بابا سخت نگیر! کی به کیست؟! همه دارند می‌خورند، تو هم بخور. این برای بی‌دین‌هاست که می‌خواهند مقید نباشند و به جهنم و بهشت هم کاری ندارند، برای ما دیندارها نیست. گفت: بره را بده پنجاه دینار می‌دهم، غروب که رفتی به صاحب گله بگو که گرگ زد و بره را برد، گفت: اتفاقاً صاحب گله به من اطمینان صددرصد دارد، من غروب که برگشتم



به او بگویم برهات را گرگ خورد باور می‌کند، ایراد هم به من نمی‌گیرد، بیرونم هم نمی‌کند. جناب‌عالی اهل کجا هستی؟ گفت: مدینه. گفت: پیغمبر ﷺ هست؟ گفت: آره هنوز هست، گفت: من این دروغ را غروب می‌توانم به صاحب گوسفندها بقبولانم، اما به من بگو این دروغ را قیامت به خدا چگونه بقبولانم؟ یعنی به خدا بگویم آن بره را گرگ برد. خدا هم بگوید عجب! گفت: من این دروغ را به پروردگار چطوری بقبولانم؟! این یعنی یاد خدا.

با نگاه داشتن تمام واجبات، با دوری از گناهان، با یاد خدا، قطعاً نه آدم جهنم می‌رود و نه از بهشت محروم می‌شود، قطعاً!

روضه شهادت علی اکبر ﷺ

داغ اولاد خیلی سخت است! من یک نوه‌ام در تصادف از بین رفت، توان فراموشی در وجود آدم برای داغ نیست، یعنی نمی‌تواند آدم فراموش کند، بالاخره داغ است و درد دارد، پیغمبر ﷺ یک بچه هجده ماهه‌اش از دنیا رفت، هر وقت اسمش را می‌برد اشک می‌ریخت، به او گفتند: آقا! شما چرا اینقدر گریه می‌کنی؟! فرمود: گریه‌ام برای سوز دل است، من گله و شکایتی از خدا ندارم، از یک طرف انسان باید گله نکند و از یک طرف بالاخره خدا به آدم این مهر و محبت به اولادش را داده و آدم گریه‌اش می‌گیرد.

حال آدم یک اولادی جلوی چشم خودش حرکت بکند که در نسل بشر باارزش‌تر از این اولاد در آن موقعیت نبوده، فکر می‌کنید باید حال بابا و حال مادر چه بشود؟ سکینه ﷺ می‌گوید: وقتی برادرم علی اکبر حرکت کرد چشم‌های پدرم در حدقه به دور افتاد و نفسش به شماره افتاد، و مثل آدم محتضر شد. ایبی عبدالله ﷺ پدر است، آن هم پدری که دریای محبت و عاطفه است، علی اکبر رفت و برگشت، همه می‌گویند برای این بود که به پدرش بگوید که تشنه هستم اما من به نظر خودم به دو علت برگشت؛ یک علت این که گفت: من برگردم تا بابا من را ببیند و خوشحال شود که خوشحال کردن پدر خوشحال کردن خداست، علت دوم هم اینکه من جدم پیغمبر ﷺ را که ندیدم اما از جدم همه نقل

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

کرده‌اند که هر قدمی که برای زیارت ابی عبدالله علیه السلام برداشته شود ثواب نود حج و عمره قبول شده دارد، پس من بروم زیارت ابی عبدالله علیه السلام و برگشت.

دیگر در دهه عاشورا شنیده‌اید که چگونه ایشان کشته شدند، من خیلی توان بیانش را ندارم اما به سرعت بگویم؛ از پشت سر یک نیزه زدند به پشتش که از جلو درآمد، درد این نیزه شدید بود و آدمی که دردش می‌آید به خودش می‌پیچد، در این به خود پیچیدن کلاه‌خودش افتاد، یک تیر به دهانش زدند و شمشیر به فرقتش زدند، خونی که جاری شد جلوی چشم اسبش را گرفت، چون افتاده بود روی اسب و اسب به جای رفتن به خیمه رفت وسط لشکر، فقط ابی عبدالله علیه السلام وقتی آمد دید در دل لشکر دست‌ها با شمشیر می‌رود بالا و می‌آید پایین، حمله کرد و مردم پراکنده شدند اما وقتی آمد کنار بدن علی اکبر دید دیگر جای سالمی برایش نمانده است.

ای ز طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز بابا تا از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لیلا رویم
اینقدر بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا محزون مکن

بابا دیگر بعد از تو با کسی حرف نمی‌زنم، اما اگر بنا بشود حرف بزنم شروع سختم علی علی گفتن است بابا.



جلسہ پنجم

چهار عنصر استوارکننده ایمان

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: ١. أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ ٢. وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ ٣. وَ الثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ ٤. وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ».

ایمان مبتنی بر چهار پایه است

وجود مبارک امام صادق علیه السلام ایمان را که مایه نجات در آخرت و سبب پدید آمدن حیات طیبه در دنیاست می‌فرماید بر چهار پایه و اصل قرار دارد، و به عبارت دیگر اگر انسانی آراسته به چهار علم و چهار رشته معرفت شود، او یک مؤمن واقعی است و از تمام آثار ایمان در دنیا و در آخرت بهره‌مند می‌شود چنانکه مؤمنان گذشته تا زمان آدم بنا بر آیات قرآن به خاطر ایمانشان هم در دنیا زندگی پاک، درست و مورد قبول داشتند و هم طبق آیات قرآن وقتی که وارد عالم بعد شدند از آثار ایمانشان در عالم بعد حتی در برزخ بهره‌مند شدند.

بنابر فرمایش خود امام صادق علیه السلام و رده‌بندی ایشان که این چهار معرفت را نظام دادند برایتان عرض می‌کنم.



الف) شناختن ربّ العالمین

«اولها ان تعرف ربک» یک چهارم ساختمان ایمان، یک دیوار این قلعه، شناختن پروردگارت است، جالب است که امام صادق علیه السلام فرمودند «الله»، «رحمان»، «رحیم» یا... بلکه کلمه «رب» را به کار گرفتند.

توضیح درباره «رب»

«رب» یعنی چی؟ ربی که ما شبانه روز به صورت واجب، ده بار در سوره حمد قرائت می‌کنیم: **الحمد لله رب العالمین**^۱ اغلب هم در رکوع و سجده‌مان کلمه «رب» را به کار می‌گیریم «سبحان ربی العظیم سبحان ربی الاعلی» این «رب» به چه معناست؟

درباره کلمه «رب» هم در قرآن و هم در روایات و هم در لغت -در حدی که من موفق بودم در تحقیق- آمده است. کلمه «رب» در قرآن مجید زیاد آمده است؛ جالب است که در تمام دعاهایی که قرآن از انبیاء علیهم السلام نقل می‌کند همه به این کلمه تکیه داشته‌اند، مثلاً حضرت آدم و حوا علیهم السلام -در سوره اعراف است- می‌خواستند خلایی که پیش آمده بود را جبران کنند و متمسک به همین نام پروردگار شدند.

درخواست بخشش حضرت آدم و حوا علیهم السلام با نام «رب» از خداوند متعال

درباره داستان حضرت آدم و حوا علیهم السلام

در این زمینه شخصیت‌های بسیار بزرگ علمی بحث‌های جالبی دارند؛ درباره آن پیشامد که پروردگار عالم از باب لطف و محبت و رحمتش به این زن و شوهر گفت: آنچه نعمت در این مکان است از هر جایش که خواستید استفاده کنید **«ولا تقریبا هذه الشجرة»**^۲ به این یک دانه درخت کار نداشته باشید، که البته این حرف را به ما هم دارد می‌زند؛ هر چه میوه هست

۱. حمد: ۱.

۲. بقره: ۳۵: **«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»**.

بخورید، ترش، شیرین، ملس، البته بیشتر میوه‌ها هم مثل پرتقال، نارنگی، لیمو و سیب یک درصدی الکل دارد. پروردگار مهربان عالم حلال کرده کل میوه‌ها را بخورید اما اینها را تبدیل به شراب مست‌کننده نکنید، این همان حرفی است که به آدم و حوا در آنجا زده بود و گفته بود: به این درخت نزدیک نشوید، خداوند در اینجا هم به ما می‌گوید: کل مرکبات، هر چه که هست که در کشور ما هم زیاد است از انواع سیب، پرتقال، نارنگی، لیمو ترش، لیموشیرین، کیوی و نعمت‌های دیگرش که در قرآن مطرح کرده مثل خرما و انگور و... و می‌گوید همه برای شماست، آن را بخورید اما مایع مست‌کننده از آن درست نکنید، من این مجموعه میوه‌ها را برای کشتن عقل شما که درست نکردم که تبدیل به شراب الکی می‌کنید و می‌خورید! من اینها را برای تقویت بدن، اعصاب، ماهیچه‌ها و حافظه شما قرار داده‌ام.

به هر حال در آنجا آن اتفاق افتاد ما مسائل علمی و عرفانی و لطائفش را کاری نداریم که شخصیت‌های مانند «سید مرتضی» برادر «سید رضی» صاحب «نهج البلاغه» مؤلف هشتاد جلد کتاب علمی چه گفتند! یا «صدرالمتألهین شیرازی» فیلسوف کم نظیر دنیا چه گفته‌اند! یا ... مسئله را به صورت عادی نگاه می‌کنیم که گفته شده: آقا! خانم! کل این درخت‌ها برای شما باشد اما به این یک دانه نزدیک نشوید ولی شدند و خلأ پیدا شد، یعنی از مقام قرب دور شدند، از همنشینی با فرشتگان دور شدند، بهشان گفتند از میان آن باغ آباد بروید بیرون، دعوا هم نکردند، با آنها تلخی هم نکردند و تازه پروردگار عالم هم نمی‌گوید بیرون رفتنشان کار من بود بلکه می‌گوید ﴿فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا﴾^۱ و سوسه از طرف دشمن باعث شد که اینها این خلأ را پیدا کنند خدا که خلأ‌ساز نیست خدا پرکننده است.

توبه حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام

به هر حال حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام می‌خواهند جبران کنند، یعنی این خلأ را پر کنند و از پرونده بردارند، چه کار باید بکنند؟ کسی که جبران‌کننده، خلأ پرکننده، شافی بیمار،

۱. بقره: ۳۶ : ﴿فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرُّوْ

مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾.

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

بازکننده گره‌ها، حل‌کننده مشکل‌ها یک نفر است و او خداست، به پیشگاه حضرت او دعا کردند، من فکر نمی‌کنم دعایی در جامعه انسانی این قدر زیبا باشد! کاری به انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام ندارم، دعا‌های آنها که دریا دریا حکمت و عرفان و علم و اسرار و حقایق است، در جامعه انسانی دعا به این با ادبی تا حالا صورت نگرفته! چقدر مؤدبانه اینها توبه کردند!

حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام توبه‌شان را با کلمه رب شروع کردند؛ «ربنا ظلمنا انفسنا»^۱ خدایا! تو به ما ظلم نکردی! ظلم در این جا یعنی کم گذاشتن، آدم و حوا علیهم‌السلام که چاقو به خودشان نزدند، ظلم یعنی کم گذاشتن، یعنی یک حقی را باید رعایت می‌کردم اما نکردم، به من گفתי به این درخت نزدیک نشو اما شدم، تازه این نزدیک شدن هم علت جهنم رفتن نبود، علت کیفر نبود، یک برخورد عبرت‌انگیز، درس‌آموز و با محبتی به این دو نفر شد ولی حالا این خلأ را باید جبران کنند. بالاخره یک حرفی را گوش ندادند و حالا باید یک کاری کنند به جای آن حرفی که گوش ندادند و خلأ شخصیتی پیدا شده آن را پر کنند، «ربنا ظلمنا انفسنا» خدایا! ما از خودمان کم گذاشتیم و نباید کم می‌گذاشتیم، حالا ادب را ببینید نمی‌گویید ما را بیامرز، به ما رحم کن، می‌گویند: «ان لم تغفر لنا» حقت است که از ما گذشت نکنی، تو همه کاره هستی؛ می‌توانی بگویی نه! خلأ شما باقی بماند، می‌خواستید این خلأ را ایجاد نکنید، خودتان هم این کار را کردید و به من ربطی ندارد.

حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام گفتند: اگر ما را نیامرزی «و ترحمنا» به ما رحم نکنی، «لنکونن من الخاسرین» - خیلی برای من عجیب است! - به یک درخت گفتند که نزدیک نشوید و شدند اما حالا در اینجا می‌گویند: اگر مغفرت و رحمت تو نیاید تمام سرمایه‌های وجود ما دو نفر تباه می‌شود، خیلی خوب خدا را شناخته بودند، خیلی خوب به عمق هر خرابکاری پی برده بودند، خیلی خوب به عمق گوش ندادن به خواسته خدا آگاه شده بودند، انبیای بعد حضرت نوح تا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنچه در قرآن دعا از آنها نقل شده یا با «ربنا» نقل شده یا با «رب»

۱. اعراف: ۲۳: «فَالرِّبَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَإِن لَّمْ نَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

نقل شده، رب یعنی چه؟ به خود حضرت رب قسم هر کسی معنی رب را بفهمد خیلی ایرادهای زندگی اش، خالاهای زندگی اش، انحرافات زندگی اش برداشته می شود.

یک معنای «رب» مالک حقیقی بودن خداوند است

رب نسبت به خداوند یعنی مالک حقیقی، مگر ما مالک غیرحقیقی هم داریم؟! بله! الآن کل ما مالک غیرحقیقی هستیم، آیا ما می توانیم خانه مان را از ملکیت خودمان بیاوریم بیرون؟ بله، آیا ما می توانیم جنس مغازه را که الآن مال ما است را از ملکیتمان بیاوریم بیرون؟ بله، می توانیم صلح کنیم، می توانیم ببخشیم، بفروشیم و... اما هیچ ملکی در این عالم از ملکیت خدا خارج نمی شود، ملک در تصرف مالک ابدی می ماند، ﴿لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ رب یعنی تو هم مالک حقیقی من هستی هم مالک حقیقی زن و بچه ام هستی، هم مالک حقیقی مغازه و کارخانه و مالم هستی و من ملکیت حقیقی ندارم پس من بی اجازه تو تصرف در مملوک های تو را که خودم زن و بچه ام و مالم است ندارم، چون مال من نیست. وقتی من واقعاً بپذیرم که او مالک حقیقی من است خیلی راحت می شوم برای اینکه وقتی سر سال به من می گوید: صد میلیون سود باقی مانده، بیست میلیون تومانش برای دینم است، وقتی من احساس مالکیت نکنم بیست میلیون تومان را از صد میلیون درآورم و بدهم برای قرآن و دین و برای ساختن مفسر، مبلغ، نویسنده و... برایم راحت است، ما مقدار زیادی پول به حوزه های علمیه نمی دهیم! ما یک مقدار کمی پول می دهیم اما چیزی که حوزه ها به ما برمی گردانند قابل مقایسه با پول ما نیست، ما پول می دهیم به یک حوزه «علامه طبهرسی»، «خواجه نصیر الدین طوسی»، «بحر العلوم»، «شیخ انصاری»، «آخوند خراسانی»، مفسرین بزرگ، نویسندگان مهم و... برمی گردانند؛ شما اینها را بگذارید در یک کفه ترازو و پول هایی را هم که دادید بگذارید در کفه دیگر، پول ما یک مثقال است ولی آنها کوه، کوه، منفعتی است که به جامعه برگشته است.



۱. آل عمران: ۱۸۹: ﴿وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

من اگر خودم را مالک ندانم در خمس، زکات، انفاق، مسجدسازی، درمانگاه‌سازی و... مانعی ندارم، اصلاً پول‌ها را دسته نمی‌کنم که بعد از هشتاد سال، دویست میلیارد بر رویم هوار بیاید و زیرش خفه بشوم و دیگران ببرند مرا «بهشت زهراء علیها السلام» و دفنم کنند و در قیامت هم من را بیاورند در دادگاه و بگویند: جواب درهم درهم این دویست میلیاردی که هزار سال پیش در دنیا گذاشتی و مردی را بده. برای چه جمع کردی؟ برای چه معطل کردی؟ مگر در جامعه‌ات یا در خانواده‌ات یتیم، مسکین، مستحق، دختر بی‌جهازیه نبود؟! چون مال، مال من نیست. اگر مال من بود خدا به خودش حق نمی‌داد که از من بپرسد، چون خداوند به مال من چه کار دارد؟! اما معلوم می‌شود که مال من نیست که کار به کارم دارد. این یک معنی از رب، معنی دیگر رب که در ذات کلمه رب است.

معنای دیگر «رب» مالکی است که عهده‌دار تربیت است

او مالکی است که عهده‌دار تربیت مملوکش هم هست، عهده‌دار درآوردن شاخه‌ها و تنه‌ها از زمین، عهده‌دار به میوه نشانیدن درخت‌ها، عهده‌دار جابجا کردن حیوانات، عهده‌دار پروراندن طیور و حیوانات در دریا و در جنگل یا هوا، عهده‌دار تربیت بدن ما و... است. ما که نطفه بودیم چه کسی ما را رشد داد تا اینکه انسان شدیم؟ رب! یک رشته تربیت دیگر هم رب برای ما گذاشته به نام تربیت تشریحی، یعنی تربیت دینی، اخلاقی، عملی، رب یعنی مالکی که فرهنگش اسلام است یعنی از فرهنگ منی که مالک تو هستم رونگردان و نرو سراغ فرهنگ مسیحیت و یهودیت و زردشتیت و شیطان‌پرستی و... تو مملوک من هستی، تو حق نداری خودت را به دست فرهنگ‌های شیطانی بدهی، من برایت فرهنگ گذاشته‌ام، قرآن، روایات اهل بیت علیهم السلام و... این یک پایه ایمان است.

«اولها ان تعرف ربک» نه الله! رب را بشناس، همین یک مقدار شناختی که امروز شما شنیدید برای تأمین خیر دنیا و آخرت بس است.



ب) شناختن کارهایی که خداوند برای ما کرده است

«وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ» رشته دوم معرفت که پایه دیگر ایمان است؛ این قلعه چهار تا دیوار دارد، این دیوار دوم است این است که بنشینی و آگاه شوی که خدا برای تو، برای ساختمان و شکم و غرائز تو چه کار کرده است؟ خودت هم نمی‌توانی درک کنی بلکه باید کتاب بخری و بخوانی، اگر حوصله نداری از اهل خبره بپرس، از دانشمندانی که بدن را تشریح کرده‌اند بپرس، بگو خدا در ما چه کار کرده؟ آنها هم حالا دو کلمه را برای آدم می‌گویند، می‌گویند: رگ‌هایی که در بدن شماسست و خون را فقط می‌برد و می‌آورد، اینها را اگر درآورند و سر همدیگر بکنند طولش از مجموع طول لوله‌کشی‌های نیویورک بیشتر است، رشته‌های عصبی را اگر از بدنت درآورند و سرش را به یک میخ گره بدهند و بکشند؛ می‌رود و می‌رود و تا سیصد و شصت و پنج هزار کیلومتر باید برود، یک دور کره ماه پیچیده می‌شود و یک دور هم برمی‌گردد تا اینکه دوباره سرش به این میخ می‌رسد، این مقدار رشته عصبی در بدنت قرار دارد! چه کسی آن را گذاشته است؟ چه کسی ساخته است؟ پیغمبر ﷺ می‌گوید: ساختمان را بشناس و آنچه که سبب به پا بودن ساختمان است، مثلاً برای اینکه یک عدد فندق می‌خواهی بخوری چند تا دندان گذاشته است؟ ماهیچه‌های متحرک، زبان، جویدن، اراده جویدن، قدرت جویدن، قدرت لقمه را برگرداندن به حلق، دادن به مری، دادن به معده، بعد کار کردن ارتش معده، معده یک آزمایشگاهی است که تا آنجایی که من خبر دارم چون من مرتب خبر می‌گیرم از مجلات علمی، یک میلیون کار از دستش برمی‌آید! همین معده!

دوم اینکه بنشین و ببین چه کار کرده‌ای؟! همینطور هفتاد سال بدن را بر می‌داری و این طرف و آن طرف می‌بری! در زنا و روابط نامشروع می‌بری! در اروپا در کاباره‌ها می‌بری! چه کار داری می‌کنی؟! مال چه کسی را بر می‌داری و می‌بری این طرف و آن طرف؟!!

ج) شناختن دستوراتی که خداوند از ما می خواهد

سوم «وَالثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ» بفهمید که از تو چه می خواهد؟ رعایت حلال و حرام، رعایت مسائل اخلاقی، رعایت واجبات، رعایت حقوق مردم، چه می خواهد؟ همه اینها را هم برای ما توضیح داده است. هم در قرآن هم در فرمایشات پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام.

د) شناختن اموری که فرد را از دین خارج می سازند

این مورد خیلی مهم است، این مورد خیلی به درد روزگار ما می خورد، «وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»، بشناسی آنی که تو را از دین خدا قیچی می کند چیست؟ ماهواره ها هستند، سایت ها هستند، وسوسه ها هستند، شیطان های بغل دست هستند، شیطان های در صنف تو هستند، شیطان های در قوم و خویش هایت هستند، وقتی می بینی یک نفر دارد با تو حرف می زند، وقتی می بینی یک عکسی را داری می بینی، یک فیلمی را داری می بینی، یک ماهواره ای را داری می بینی یا... کاملاً برایت روشن است که می خواهد چراغ دینت را خاموش بکند، در این جا چه کار باید بکنی؟ ادامه باید بدهی تا خاموش شود؟ برای یک لذت چشمی یا یک لذت لمسی دینت را از بین ببرند و هیچ چیزی نگویی و کاری نکنی! این چهار آگاهی قلعه ایمان را می سازد، من ساده بکنم تا چهار تا را یادتان بماند، یعنی رنگ و لعاب انشائی بهش بزنم و زیباسازی کنم، خداشناسی، خودشناسی، تکلیف شناسی، خطرشناسی، این چهار تا ایمان را می سازد. یک بار دیگر بگویم خداشناسی، خودشناسی، وظیفه شناسی، خطرشناسی. حرفم تمام.

روضه غم حضرت زینب علیها السلام در کنار بدن بی جان علیه السلام ابی عبدالله علیه السلام

ما در روایاتمان داریم که شب های جمعه ارزشش با ارزش شب قدر یا نزدیک است یا شبیه ارزش شب قدر است، دیگر این که شب جمعه شب دو نفر است، اینهایی که من می گویم



تکیه به روایات مهمی دارد و از خودم نمی‌گوییم، شب جمعه شب دو نفر است؛ شب پروردگار است و شب وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام است، الله اکبر، در روایاتمان که روایات غیرقابل ردّ است و روایات قطعی است.

امام صادق علیه‌السلام به «مسمع» فرمودند: حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کنی؟ به حضرت صادق علیه‌السلام گفت شما زیارت می‌کنید؟ فرمود: چگونه زیارت نکنم کسی را که خدا او را زیارت می‌کند، می‌گویند: معنی زیارت خدا درود فرستادن است، در سوره احزاب درود را می‌گوید به مؤمنین می‌فرستم، در سوره بقره می‌گوید به مصیبت‌زده‌ها درود می‌فرستم و... این زیارت خدا باید یک مسئله ویژه‌ای باشد که ما حالی‌مان نیست، آن وقت امشب خدا فرمان می‌دهد که ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم‌السلام و مؤمنین رده بالا و هفتاد هزار فرشته بیایند حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام و حضرت علیه‌السلام را زیارت کنند، ارزش شخصیت ابی‌عبدالله علیه‌السلام هنوز روشن نشده است.

ما یک روایاتی داریم که اگر جملاتش را برداریم و به صورت عنوان درست کنیم این عنوان درمی‌آید؛ زیارت قبر الحسین علیه‌السلام، -نه خود ابی‌عبدالله علیه‌السلام - یعنی رفتن کربلا در حرم، زیارت قبر الحسین علیه‌السلام أفضل من زیارت امام حئی، زیارت قبرش از زیارت امام زنده برتر است، وزنش بیشتر است، اگر امشب ما کربلا بودیم و چشممان را باز می‌کردند انبیاء علیهم‌السلام را می‌دیدیم، ائمه علیهم‌السلام و اهل ایمان را می‌دیدیم فرشتگان را می‌دیدیم، سؤال می‌کردیم از آنها که آیا کیفیت زیارت شما مهم‌تر است یا زیارت خواهرش زینب کبری علیها‌السلام، شما الآن آمدید چه می‌بینید؟ گنبد است، آینه‌کاری است، طلاکاری است، کاشی‌کاری است، سنگ مرمر است، فرش است و... اما خواهر وقتی آمد اول نشست روی خاک؛ این نیزه شکسته‌ها را کنار زد، شمشیر شکسته‌ها را کنار زد، امام باقر علیه‌السلام خودش در کربلا بوده، قلوه‌سنگ‌ها را کنار زد، بدن را گرفت و روی دامن گذاشت، اول رو کرد به پروردگار و گفت: «اللهم! تقبل منا هذا القلیل» چه درسی داد! اینکه عمل اگر قبول نشود چه فایده دارد؟ خدایا! این سر بریده را از ما بپذیر، بعد رو کرد به مدینه و گفت: «صلی‌علیک یا رسول الله ملیک السماء، هذا

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

حسینک مرمل بالدماء، مقطع الاعضا مسلوب الامامة و الرداء» بعد رو کرد به خود
ابی عبدالله الحسین علیه السلام و گفت: یک سؤال من را جواب بده، به من بگو این تیر سه شعبه را
چه کسی به قلب تو زد؟ ای کاش به قلب خواهرت زده بودند و رگ حیات من را قطع
می کردند، من حالا تو را به این حال نمی دیدم.



جلسه ششم

شرط معیت شیعیان با ائمه علیهم السلام

دراعلی علین

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ حَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْكَشِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْمُخَارِقِيِّ، قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام، دِينِي فَقُلْتُ: ١. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، ٢. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله رَسُولُ اللَّهِ، ٣. وَأَنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ عَدْلٌ بَعْدَهُ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَنْتَ. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ. ثُمَّ قَالَ: ٤. اتَّقُوا اللَّهَ، اتَّقُوا اللَّهَ، اتَّقُوا اللَّهَ، عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ ٥. وَصِدْقِ الْحَدِيثِ، ٦. وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، ٧. وَعِقَّةِ الْبُطْنِ وَالْفَرْجِ، تَكُونُوا مَعَنَا بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى»^١

روایتی درباره اعتقادات رقیق (شیعه) ائمه طاهرین علیهم السلام و ضرورتها

و لوازم شیعه بودن

کتابهای مختلفی از نوشته‌های علمای بزرگ شیعه، روایت بسیار مهمی را از یک راوی مورد اعتماد به نام «ابراهیم مخارق» نقل می‌کنند، خیلی روایت مفید و سودمندی است،

١. الأمالی (للطوسی)، النص، ص: ٢٢٢.

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

مطالب بسیار مهمی در این روایت آمده است، ابراهیم مخارق می‌گوید: من یک روز آمدم خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کردم: «یابن رسول الله! من دینم را می‌خواهم به شما ارائه کنم و بگویم دینداری من چگونه است.»

ضرورت سنجیدن اعتقادات و اعمال

این خیلی اخلاق خوبی است که انسان با شخص آگاه به دین روبرو شود و دینش را ارائه بکند و ببیند آنچه را که به عنوان دین دارد و خودش را دیندار می‌داند آیا درست است یا نه؟ ایرادی در آن نیست، اشکالی در آن نیست، یک وقت جاده‌ای را هشتاد سال طی نکند و در قیامت به او بگویند که اشتباه رفتی و مثلاً نمازی را یک عمر نخواند و در قیامت به او بگویند که اشتباه خواندی، پولی را خرج نکند که در قیامت به او بگویند اشتباه خرج کردی، سؤال در این امور عبادت است، یک کار خردمندانه، عاقلانه و انسانی است، این یک حقیقتی است که تمام مردم دنیا به آن معتقدند و عقل اقتضا می‌کند که غیرمتخصص به متخصص مراجعه کند، هزینه‌ای هم ندارد، در هر روزگاری خداوند آگاهانی را دارد که آنها را به عنوان دلیل و راهنمای راه به عنوان حجت قرار داده که انسان برود و از آنها بپرسد و هیچ رودربایستی هم نداشته باشد، اعتقادات، اعمال و اخلاقیات را بگوید و ببیند اگر اشتباهی، خطایی، انحرافی در آن است برطرف کند.

ادامه بحث

حضرت علیه السلام فرمودند: دینت را ارائه بده، بگو دینت چیست؟

الف) معبود شایسته عبادت و تبعیت، فقط خداوند متعال است

گفت: یابن رسول الله! پایه اعتقاد به خدا این است: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له»، امام علیه السلام می‌داند چه دارد می‌گوید، خود ابراهیم هم می‌فهمید که چه دارد می‌گوید، گفتک اعتقاد این است که معبود شایسته عبادت، به جز خدا وجود ندارد و این خدا در حق عبادت و در حق اطاعت شریکی در این عالم ندارد، بنابراین من خدا را پذیرفته‌ام و هر چه



بت درونی و بیرونی است را بیرون ریخته‌ام و دور انداخته‌ام، من نه تابع بت هوای نفس هستم و نه تابع بت‌های زنده مثل فرعون‌ها، نمرودها، یزیدها، معاویه‌ها، ابوماها و... هستم و نه تابع بت‌های مرده، مجسمه‌ها، طلا، نقره، دلار و... هستم، من فقط یک نفر را شایسته عبادت شدن و اطاعت شدن قبول دارم، آن هم پروردگار است.

اصلاً معنی «اشهد ان لا اله الا الله» یعنی اول همه بت‌ها را کنار زدن و بعد «الا الله» یعنی خدا را پذیرفتن، خدایی که در حق عبادت و اطاعت «لا شریک له» است، بنابراین اگر آدم بخواهد از دو فرهنگ اطاعت کند فرهنگ خدا و فرهنگ بت، فرهنگ توحید و فرهنگ طاغوت، فرهنگ حق و فرهنگ فرعون‌های تاریخ این مشرک است، و اگر با این اعتقاد شرک‌آلود بمیرد پروردگار فرموده که مطلقاً مورد آمرزش قرار نمی‌گیرد و تمام درهای آمرزش به رویش بسته است، ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱ اینکه به نامحرمی نگاه کردی، دروغی گفتی، گمان بدی در حق کسی بردی و... من اینها را می‌بخشم اما بنای بخشیدن شرک را ندارم، چون شرک دروغ بزرگی است و ظلم عظیمی است، من در حق عبادت شدن و اطاعت شدن شریک ندارم، چنانچه در حق خالقیت شریک ندارم، تمام زندگی باید براساس «لا اله الا الله» باشد، یعنی نمازی که امروز خواندیم باید براساس «لا اله الا الله» باشد، زمین غصبی نباشد، لباس حرام نباشد، لقمه حرام در شکم نباشد، اعتقاد فاسد نداشته باشم، قبل از نماز همه بت‌ها باید دفع شوند تا «الا الله» جلوه کند، عبادت سالم، پاک، بی‌حرام و بی‌غصب، این می‌شود عبادت بر مبنای «لا اله الا الله». این عبادت درست است. اما عبادت مخلوط و قاطی نه! عبادت نیست.

من دارم نماز می‌خوانم؛ خانه‌ام هم هزار متر است، وضو هم گرفته‌ام، رو به قبله هم هستم، اگر یک چند میلیمتر نخ حرام به لباسم باشد نمازم باطل است یعنی تحقق پیدا نمی‌کند، به وجود نمی‌آید، ساخته نمی‌شود این یک حمالی مفت است. یعنی «لا اله الا الله» در ظاهر و در باطن باشد، عبادت حتماً باید عمقی باشد.

۱. نساء: ۴۸ : ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

یک کسی در جنگ «احد» شهید شد به پیغمبر اکرم ﷺ گفتند: فلانی هم شهید شد، فرمود: شهید نشد، این مکه یک دختری را می‌خواست که به او نمی‌دادند، پدر دختر زندگی‌اش را آورده به مدینه و این هم آمده بود مدینه، پدر دختر هم جزو مخالفین است، آمده بود وارد جنگ شده بود که پدر دختر را بکشد و بعد هم به خانواده‌اش بگوید که پدرتان در شلوغی و درگیری کشته شد - یعنی دیگران او را کشتند - حالا شما سرپرستی ندارید، دخترتان را بدهید به من، حضرت ﷺ فرمود: این شهید راه غریزه جنسی شده، این جهادش «لا اله الا الله» نبوده.

ب) محمد ﷺ رسول خداوند است

«وَ أَنْ مُحَمَّدًا ﷺ رَسُولُ اللَّهِ» بعد به حضرت ﷺ گفت: اعتقاد یقینی دارم که پیغمبر اسلام ﷺ از جانب خدا فرستاده شده تا مردم را هدایت کند، درهای جهنم را به روی مردم ببندد و درهای بهشت را باز بکند.

ج) علی و ائمه طاهرين عليه السلام، امامان عادل بعد رسول اکرم ﷺ هستند

«وَ أَنَّ عَلِيًّا إِمَامٌ عَدْلٍ بَعْدَهُ»، خیلی جالب است کلمه عدل را به امیرالمومنین عليه السلام اتصال داد و گفت: اعتقاد است که امیرالمومنین عليه السلام رهبر و پیشوای عادل بعد از پیغمبر اسلام ﷺ است یعنی من هر چه پیشوا بعد از پیغمبر ﷺ تا حالا آمده ظالم می‌دانم و قبول هم ندارم، اطاعت از «بنی امیه» بر من واجب نیست و بلکه حرام است، اطاعت از «بنی عباس» بر من واجب نیست بلکه حرام است، من به امام عادل چون امیرالمومنین عليه السلام را بعد از پیغمبر ﷺ معتقد هستم که باید به این امام عادل اقتدا کرد، اقتدای به امام ظالم باطل است، معصیت است، جنگ با پروردگار است.

آن شخص در ادامه می‌فرماید: «تُمُّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، تُمُّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، تُمُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، تُمُّ أَنْتَ» بعد از علی ابن ابیطالب عليه السلام من اعتقاد به امامت حضرت مجتبی عليه السلام دارم. «ثم الحسين»، بعدش هم امام واجب‌الاطاعه را ابی عبدالله عليه السلام می‌دانم «ثم علی ابن



الحسین ثم محمد ابن علی ثم انت»، خب دیگر هنوز که امام صادق علیه السلام زنده بود، ایشان هم که امامان بعد از حضرت صادق علیه السلام را درک نکرد، زمان امامت امام صادق علیه السلام بود، گفت: من الآن هم شما را واجب الاطاعه می دانم، فرهنگم فرهنگ شماست، این دین من است. دین این آدم خیلی قوی است که هر چه ظالم است، هر چه طاغوت است، هر چه بت است، هر چه پیشوای ستمگر است و... اینها را دفع کند و بگوید: شما فرمان تان، فرهنگ تان، اخلاق تان و... در زندگی من راه ندارد، این را در نماز هم به ما یاد داده اند.

توحید اعتقادی و عملی در نماز

ما اول نماز می گوئیم: «الحمد لله رب العالمین» تا اینکه می آییم و می گوئیم: «اهدنا الصراط المستقیم» بعد می گوئیم: «غیر المغضوب علیهم و الضالین»، یعنی من نه با فرهنگ گمراهان کار دارم، نه با فرهنگ مغضوبان، آنها یک سکه پول پیش من نمی آرند، حالا هر کسی هستند و هر چه دارند، یعنی در همه جای اسلام «لا اله الا الله» موج می زند و تجلی دارد.

هرگز نبوی راه به سرمنزل مقصود تا مرحله پیما نشوی وادی «لا» را
نفی من شد باعث اثبات من خواجه در «لا» می من «الا» می من است

رعایت توحید در مسائل مالی

پول هم همینطور است، پول هم باید از کانال «لا اله الا الله» به ما برسد، یعنی وقتی من می خواهم پول به دست بیاورم از تجارت، کارخانه ام، کشاورزی ام و... باید بگویم پول غصب نه، پول رشوه نه، پول اختلاس نه، پول کلان با بندبازی نه، پول با درست کردن کاغذبازی ها نه، فقط پول زحمت بازوی خودم را می خواهم، پول حلال می خواهم، این می شود پولی که «لا اله الا الله» است.

من خلاصه زحمات همه انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را در منبر امروز دارم می گویم، پول هم باید «لا اله الا الله» باشد، خودم هم باید «لا اله الا الله» باشم یعنی هر حرام جسمی، غریزی،



زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

شهبوانی به من رو کرد بگویم «لا»، چرا؟ چون من تابع الله هستم، نه تابع دعوت تو، یعنی تا «لا اله الا الله» در زندگی ما پر نشود، مسلمان واقعی و مؤمن واقعی نخواهیم بود.

ادامه روایت

امام صادق علیه السلام فرمود: «رحمک الله» خدا رحمت کند، یعنی دین همینی است که گفتی اما یک چیزهایی هم باید با شما باشد، اینجا دیگر امام علیه السلام تنها خطاب به ابراهیم ندارد، اینجا خطاب به کل شیعه تا قیامت دارد، یعنی حضرت علیه السلام خطابشان را از شخص به جمع عوض کردند، شخص را تا اینجا فرمود: «رحمک الله»، خدا تو را مورد رحمت قرار بدهد، اما یک نگاه به کل شیعیان تا روز قیامت کردند، پرونده شیعه را آنها می دانستند، البته من حالا در مقام اثبات این مسئله نیستم، این مسئله را از قرآن می توانم و از روایات برایتان ثابت کنم.

علم اهل بیت علیهم السلام به شیعیان

مطلبی در «اصول کافی» در جلد دوم است، این کتاب دیگر جزو معتبرترین کتاب های ماست، مرحوم «کلینی» نقل می کند که یک نفر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «احبک» یعنی من عاشقت هستم، حضرت علیه السلام فرمود: «کذبت»، یقیناً دروغ گفتی، گفت: محبت که یک امر قلبی است، مگر تو در دل من هستی که به من می گویی که دروغ گفتی؟! عشق ماده

۱. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۴۳۸ : «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ مَعَ أَصْحَابِهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنَا وَاللَّهِ أَحِبُّكَ وَ أَتَوَّلَاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَذَبْتَ قَالَ بَلَى وَ اللَّهُ إِنِّي أَحِبُّكَ وَ أَتَوَّلَاكَ فَكَرَّرَ ثَلَاثًا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَذَبْتَ مَا أَنْتَ كَمَا قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفِي عَامٍ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْنَا الْمُحِبِّ لَنَا فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ رُوحَكَ فِيمَنْ عَرَضَ فَأَيْنَ كُنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ عِنْدَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُرَاجِعْهُ».



که نیست! عنصر که نیست که قابل دیدن باشد! یک امر قلبی است، من می‌گویم که عاشقت هستم اما تو می‌گویی که دروغ گفتم! از کجا می‌دانی من دروغ گفتم؟! خوب است این را بگویم که همین که داری با امیرالمومنین علیه السلام اینجوری حرف می‌زنی معلوم است خیلی عیب داری، بی‌ادب هستی، بی‌تربیت هستی، گفت: از کجا می‌گویی؟ امام اندازه مثلاً بیست-سی ثانیه رفتند در اندیشه، بعد رویشان را کردند به این شخص و فرمودند: من الآن ارواح کل شیعیانم را تا قیامت نگاه کردم و دیدم تو در آنها نبودی، دروغ می‌گویی.

د) لزوم رعایت تقوای الهی

«اتَّقُوا اللَّهَ، اتَّقُوا اللَّهَ، اتَّقُوا اللَّهَ، عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ» حضرت علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند، اما یک چیزهایی را هم شیعیان ما کنار این دینشان باید رعایت کنند، بعد حضرت علیه السلام در کتاب وجودشان نگاه به کل شیعه می‌کنند «کل شیء احصیناه فی امام مبین»^۱ و سه بار پشت سرهم فرمودند: شیعیان ما! «اتقوا الله، اتقوا الله، اتقوا الله» زلفتان را با هیچ گناهی گره نزنید، سه بار فرمودند، معلوم می‌شود خیلی مسئله مهم است، چون بنابر آیات قرآن خود گناه آتش است که به جان دین می‌افتد، به جان زندگی می‌افتد، به جان پول می‌افتد، سه بار امام صادق علیه السلام فرمود: «اتقوا الله، اتقوا الله، اتقوا الله»، خودتان را از هر گناهی حفظ کنید، بعد فرمودند «علیکم بالورع» من شما را سفارش می‌کنم به این که نسبت به امور جنسی پاکدامن باشید، ابدأ رابطه نامشروع با کسی نداشته باشید، «علیکم بالورع» پاکدامن باشید، شیعه باید پاکدامن باشد، شیعه اصلاً کاری به بستر حرام ندارد، هیچ!

ه) راستگویی در تمام امور

«وَصِدْقِ الْحَدِيثِ» در تمام برنامه‌هایتان آدم‌های راستگویی باشید شیعیان ما دروغ نگویید در معاملاتتان با زن و بچه‌تان، با دوستان‌تان.

و) عدم خیانت به امانت مردم

۱. یس: ۱۲: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

«وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ» شیعیان ما اصلاً نگاه خائنانه به امانت کسی نداشته باشید، امانت مردم را به مردم برگردانید من یک روایتی دیدم برایتان بگویم که خیلی مهم است:

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: سر پیغمبر صلی الله علیه و آله روی دامن من بود، نفس های آخرشان بود که دیگر داشتند به جان دادن نزدیک می شدند، پلک هایشان هم روی هم بود - فکر کنم از ضعف - بعد پلکشان را باز کردند و فرمودند: علی جان! - سه بار هم گفتند - به امت بگو: امانت مردم را به مردم پس بدهید گرچه نخ مانده ته سوزن خیاطی باشد که با آن نخ یک دانه کوک هم نمی شود زد، اگر او را امانت پیشتان گذاشتند همان هم برگردانید.

ز) شکم و غریزه جنسی درگیر حرام نشود

«وَعِفَّةِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ» شیعیان ما! شکم تان را از ریختن حرام حفظ کنید، غریزه جنسی تان را از درگیر شدن با حرام حفظ کنید. تقریباً تمام روایت همین بود.

سه بار فرمودند: «اتقوا الله، اتقوا الله، اتقوا الله، عليكم بالورع و صدق الحديث و اداء الامانه و عفت البطن و الفرج» اگر اینها را هم عمل بکنید یعنی تقوا را رعایت کنید، پاکدامنی را رعایت کنید، زبان تان راستگو باشد، اهل امانت باشید، حرامخوار نباشید، عمل حرام با غریزه جنسی انجام ندهید، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: من به کل شما اطمینان می دهم: «تكونوا معنا في الرفيق الاعلى» خدا هر جا ما را قیامت ببرد شما را هم بغل دست ما می گذارد، «تكونوا معنا في الرفيق الاعلى». حرفم تمام.

روضه مظلومیت اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله

ما یک کتابی داریم که البته عربی است و عربی مشکلی هم هست، این کتاب کتابی است که حدود هزار و دویست سال است از مراجع تقلید این هزار و دویست ساله بگیرد تا علمای متوسط تا علمای زیر متوسط، به این کتاب اطمینان کرده اند، به نام «کامل الزیارات».

یک روضه از این کتاب برایتان نقل کنم که این روضه جنبه روایت دارد، راوی روایت صدیقه کبری علیها السلام است، -من با توضیح می گویم و شما ممکن است به آن کتاب مراجعه



کنید و بگویید که گوینده مثل اینکه به آن اضافه کرد، نه! من اضافه نمی‌کنم بلکه توضیح می‌دهم، این غیر از اضافه کردن به متن روایت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر وقت می‌آمدند پیش حضرت زهرا علیها السلام چفت در را بلند نمی‌کردند که به گل میخ بزنند، اصلاً اینجوری پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن ده سال مدینه در نزد بلکه همیشه می‌آمد روبروی درب، خانه هم هفتاد-هشتاد متر بود و صدای به افراد داخل خانه می‌رسید. حضرت صلی الله علیه و آله اینجوری در می‌زد: «السلام علیکم یا اهل البیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه» یعنی در این ده سال به مردم مدینه دائماً یاد داد که این خانه خیلی احترام دارد، این خانه خانه‌ای است که چفت در آن هم روی گل میخس نزنید، اینجا محبط (محل جبوط و نزول) ملائکه است، اینجا معدن وحی است، اینجا خانه اهل بیت علیهم السلام است، احترام بگذارید.

دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: من صدای بابا را که شنیدم آمدم در را باز کردم، فرمود: فاطمه من! نهار چه دارید بابا؟ گفتم: آقا! یک مقدار آرد و روغن «ام ایمن» آورده است، همان را می‌خواهم درست کنم، فرمود: من امروز آمدم نهار پیش شما بمانم، آمد و نشست. من، امیرالمومنین، حسنم و حسینم در یک صف روبرویش نشستیم، بعد از چند دقیقه بلند شد و رفت گوشه اتاق و دو رکعت نماز خواند، سلام نماز را که داد مثل یک مادر داغ‌دیده شروع کرد به گریه کردن.

امیرالمومنین من و بچه‌ها چند لحظه گریه‌اش را گوش دادیم، یک مرتبه حسین علیه السلام از جا بلند شد، حسین علیه السلام چهار-پنج سالش است، آمد پشت شانه راست پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و آن هم شروع کرد زار زار گریه کردن، -این روایت را من از اهل تسنن نقل می‌کنم- پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت روحی و شجاعت طاقت شنیدن گریه ابی عبدالله علیه السلام را نداشت، برگشت حسین علیه السلام را بغل کرد و روی دامن نشاند و فرمود: عزیز دل! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: شما مگر مهمانی نیامدید؟ مهمانی که باید شاد باشد، من به گریه شما دارم گریه می‌کنم، فرمود: حسین جان! من آنجا که نشسته بودم روبرویتان، مادرت را نگاه می‌کردم،

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

پدرت را، برادرت را خودت را، بعد از مرگ خودم را هم نگاه می‌کردم، بعد از مرگ من چه بلاهایی به سر شما می‌آورند! حسین من! حتی قبر یک نفرتان را نمی‌گذارند کنار قبر من باشد، حسین جان! من قیافه مادرت را نگاه می‌کردم، داشتم می‌دیدم بین در و دیوار صدای ناله مادرت بلند است، «ابتاه هکذا یفعل بابنه» داشتم نگاه می‌کردم که دیدم در محراب فرق پدرت را دارند می‌شکافند، نگاه می‌کردم و می‌دیدم بدن برادرت کنار حرم من مورد حمله قرار می‌گیرد.

بله! حادثه زهراء علیها السلام، حادثه امیرالمومنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام خیلی سنگین بود اما پیغمبر صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام گفت: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله» هیچ روزی مانند روز تو نیست. که در یک نصف روز علاوه بر کشتن یارانت هفده تا از خانواده‌ات را سر می‌برند.

جلسه، مقسم

مردم در طلب از خداوند

دسته هستند

مردم در طلب از خداوند دوست هستند؛

مردم نسبت به اظهار نیاز و حاجت و درخواستشان از خداوند بردو گروه تقسیم می شوند؛

الف) گروهی فقط از خداوند متعال دنیا می خواهند

اولین اظهار نیاز گاهی زبانی نیست، حالی است. یعنی من وجود مقدس او را کریم می دانم و می دانم که اگر به پیشگاه او باطنم، نه زبانم، عرض حاجت کند اخلاقی رد کردن نیست، طرد کردن نیست، یک گروه را پروردگار عالم می فرماید خواسته شان این است در باطنشان، در زبانشان و در فکرشان، «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة»^۱ و پرونده را همین جا می بندند و می گویند: ما رفاه در دنیا می خواهیم.

گستره معنای حسنة

«حسنة» در اینجا معنای گسترده ای دارد، پول، خانه وسیع، مرکب، لباس، غذا، کسب خوب و... می خواهند همه اینها در لغت حسنه است. البته به قرینه آیه شریفه کلمه «سَيِّئَةٌ»

۱. بقره: ۲۰۰ تا ۲۰۲: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلَقٍ * وَمَن هُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

که در مقابل «حسنة» است آن هم معنایی گسترده دارد، در برخی از آیات به معنی بلا، مصیبت، سختی، رنج، ضرر، ورشکستگی و از این قبیل است.

خداوند همه نعمت‌ها را به یک نفر نمی‌دهد

یک عده‌ای از مردم در طول تاریخ که از من خداوند فقط رفاه، پول، خانه، مرکب و ابزار زندگی می‌خواهند، کم هم نمی‌خواهند بلکه گسترده می‌خواهند، اینجا شرح حال اینها را در سوره بقره می‌گوید و توضیحش در سوره شوری است ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾^۱ اگر کسی محصولات مادی می‌خواهد من مقداری به او عطا می‌کنم و کاری هم به دینش ندارم (کاری ندارم که بد، خوب، کافر یا مؤمن است) از دنیا آنچه را که از من درخواست می‌کند من مقداری به او می‌دهم.

یک سؤال اینکه چرا مقداری؟ خدا که کریم است، هر چه من می‌خواهم را به من بدهد، بله! خدا کریم است اما در این دنیا یک مهمان که ندارد! یک انسان که ندارد! مثلاً در زمان ما شش میلیارد دیگر مهمان دارد، اگر بخواهد آنچه را من می‌خواهم همه را به من بدهد نمی‌شود، تقسیم‌بندی به گونه‌ای است که به همه برسد، مثلاً در امور معنوی هم همینطور است، من خیلی روان حرف می‌زنم، با زبان مردم حرف می‌زنم، حرف خوب می‌زنم، مطالب استدلالی می‌گویم، روایات منتخب را می‌گویم، آیا پروردگار عالم کل عاشقان منبر را باید به من بدهد؟ اگر به من بدهد چند هزار دیگر معلم هستند که دارند به مردم درس دین می‌دهند، درس حلال و حرام می‌دهند، درس فقه می‌دهند، چه کسی گفته کل سهم را به من بدهد؟! این سهم تقسیم می‌شود. مثلاً هزار نفر پای منبر من می‌آیند، دو هزار نفر می‌روند جای دیگر، چهار هزار نفر دیگر می‌روند جای دیگر و... من باید اهل فهم باشم که این تقسیم‌بندی که بین همگان شده است من را از پروردگار عالم

۱. شوری: ۲۰ : ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

کسل نکند، چون همه عبادش سهم دارند، دلیل ندارد که همه سهم را به من بدهد! دلیل ندارد همه پول را به یک نفر بدهد! دلیل ندارد همه مغازه‌ها را به یکی بدهد! همه ماشین‌ها را به یکی بدهد و...

عدم دخالت ایمان و کفر در تقسیم معیشت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «قسم بینهم معایشهم»^۱ خداوند وسایل زندگی را تقسیم کرده، علت بیشتر رسیدن به من ایمان نیست و علت کمتر رسیدن به دیگری هم کفر نیست، ما مؤمن ثروتمند داریم، کافر ثروتمند هم داریم، مؤمنی داریم که زندگی‌اش خیلی تنگ است و در حد قناعت است و الآن هشت میلیون هم در امریکا از کافر و مشرک هست که شب‌ها در سطل‌های زباله می‌گردند که اگر چیز خوراکی پیدا کنند بخورند و نمیرند.

پرونده دنیا را هرگز با ایمان و کفر قاطی نکنید که بگویید خدا عاشق بعضی از کفار است، چقدر به اینها پول داده و از ما که نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم انگار نفرت دارد و به ما کم داده! در نهج البلاغه می‌فرماید: دنیا نه پاداش مؤمن است و نه عذاب کافر است، که اگر به مؤمن پول خوبی بدهد اسمش را بگذارید پاداش و اگر کافر را در تنگنا قرار بدهد اسمش را بگذارید عذاب، اگر مؤمن را در تنگنا قرار بدهد اسمش را بگذاریم عذاب، اگر کافر را در گستردگی قرار بدهد اسمش را بگذاریم پاداش. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند دنیا پیشش هیچ است حالا هر چقدرش را به هر کسی بدهد نه پاداش است و هر چقدرش را به هر کسی ندهد نه عذاب است. دنیا یک مهمان‌خانه است و هفت میلیارد هم مهمان هستند، جاهایشان هم دائماً عوض می‌شود، یک شب آدم سر این سفره جلوی

۱. نهج البلاغه (للصیحی صالح)، ص ۳۰۳: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ حَيْثُ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِنًا لِمَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ مِنْهُمْ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ مِنْهُمْ وَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ».

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

دیس چلو کباب است و دو شب دیگر جلوی نان و پنیر است و پنج شب دیگر جلوی نان خالی است و یک ماه دیگر جلوی نان و سبزی است و دوباره ده شب دیگر سر چلو کباب سلطانی است و... ﴿تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾^۱ می چرخد. هیچ هم نباید آدم ناراحت شود، هیچ! یکی از ویژگی‌های بندگان واقعی خدا رضایت به تقسیم‌بندی پروردگار مهربان عالم است، من باید راضی باشم از این مقدار دنیا که نصیب من کرده و یا این از مقدار جمعیت که نصیب من کرده است، یعنی بلد بوده با دل‌ها چه کار کند! لازم نیست که ده میلیون جمعیت تهران همه عاشق منبر من باشند، خداوند این عشق را تقسیم کرده است، وقتی یکی عاشق یک منبر دیگر است؛ شما او را به زور بیاور اینجا، تمام که می‌شود به او بگو: خوش آمد؟ می‌گوید: نه! این تقسیم‌بندی حق است و من باید آرام باشم، من باید راحت باشم، من باید امنیت داشته باشم.

یک عده‌ای می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» و دیگر کاری به آخرت ندارند، یعنی دیدشان فقط چهاردیواری دنیاست، «لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَائِهَا شَيْئاً»^۲ یک زندگی دیگری که پشت این پرده است و ابدی است و بهشت دارد آن را نمی‌بینند و می‌گویند: ما همین دنیا را می‌بینیم، من هم در حدی که مصلحت‌شان باشد می‌پردازم و ردشان هم نمی‌کنم اصلاً.

خداوند جواب تمام سائلان را در دنیا خواهی می‌دهد

یک کتابی است که چهارصد سال قبل نوشته شده و برای زمان مرحوم «فیض کاشانی» است، مؤلف آن معلوم نیست که کیست، بسیار کتاب پرباری است! اینقدر این کتاب پر بار است که انجمن حکمت و فلسفه ایران و فرانسه این کتاب را چاپ کرده، و من به نظرم مؤلف مخصوصاً اسم خودش را ننوشته که به خلوصش لطمه نخورد، مثلاً نظرش این بوده

۱. آل عمران: ۱۴۰: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

يَتَّخِذُونَ كُسُفْتَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾

۲. خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه.



که من این کتاب را می‌نویسم و می‌روم در جامعه که حتی زن و بچه‌ام هم نفهمند که برای من است، اگر می‌فهمیدند که بعد از مدتی اسمش را می‌نوشتند، این روایت را من آنجا دیدم، آن روایت را از چه مدرکی نقل کرده را هم ننوشته، قدیم‌ها رسم نبوده که مطالب را مدرک بدهند، الآن این رسم خوبی است که حاکم بر کتب شده است.

جبرئیل یک نگاهی در یک نیمه شب به این نیم کره‌ای که شب بود کرد، جمعیت آن موقع کم بود، دید که بیشتر مردم خوابند یا ساکت هستند، اما یک نفر بیدار است و دارد گریه می‌کند، و روبروی بت هم نشسته و دارد می‌گوید: یا صنم! یا صنم! یا صنم! بت هم که نه گوش دارد و نه هوش دارد و نه چشم دارد، هیچی ندارد، آن شخص یک بار زبانش گشت و گفت: ای خدا! پروردگار خطاب کرد: لبیک، چه می‌خواهی؟ جبرئیل گفت: خدایا! جواب چه کسی را دادی؟ خطاب رسید: همین بت پرستی که داری نگاه می‌کنی، گفت: آیا این لایق جواب بود؟ این شخص تو را قبول ندارد و منکر تو است، خطاب رسید: بت او که جوابش را نداد، یک بار زبانش گشت من را صدا کرد، من اخلاقم این نیست که جواب‌گدا را ندهم حالا هر کسی می‌خواهد باشد، اخلاق ائمه علیهم‌السلام هم همین بود، وقتی که بعد از چهل سال شهید می‌شدند تازه یهودی‌ها و مسیحی‌ها و صابین مدینه و سنی‌ها می‌فهمیدند که چهل سال زمان پدرشان و زمان پیری‌شان آنی که شب‌ها می‌آمده و در خانه‌شان پارچه و خرما و پول و کفش می‌گذاشته زین العابدین علیه‌السلام بوده یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده. اصلاً تلخی، طرد و رد کردن کار مؤمن نیست چون کار انبیاء علیهم‌السلام هم نبود کار خدا هم نیست. چون ما هر چه وارد تلخی شویم نیرویمان را کم می‌کنیم، دائماً از دست می‌دهیم و از دست می‌دهیم و وقتی قدرت‌مان کم شد و تنها شدیم، درهای بلا از همه طرف به رویمان باز می‌شود.

برخی خیلی کوتاه‌فکر هستند که در خانه «اکرم الاکرمین» چه تکوینی یا تشریحی می‌روند و می‌گویند «رینا آتنا فی الدنيا حسنه» برو جلوتر، چیزهای دیگر هم بخواه، اما آن شخص نمی‌خواهد. این طایفه را پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿فماله فی الآخرة من

نصیب^۱ قیامت هیچ سهمی ندارد چون خودش نخواست، اگر می‌خواست که من سهم برایش می‌گذاشتم.

ب) گروهی حسنه دنیا و آخرت را از خداوند متعال طلب می‌کنند

اما یک گروه از بندگان وقتی که دست نیاز، گدایی و سؤال دراز می‌کنند می‌گویند: «ربنا آتنا فی الدنيا حسنه»، چقدر اینها فکرشان باز است، «وفی الآخرة حسنه»، «فاستجاب لهم»^۲ در سوره آل عمران آمده است که من دعای اینها را مستجاب می‌کنم، اینها آدم‌های خوش فکری هستند، این آدم‌ها دید وسیعی دارند، آدم‌های نورانی‌ای هستند و می‌گویند: خدایا! ما یک زندگی خوبی در دنیا می‌خواهیم، یک زندگی خوبی هم در آخرت، براساس این خواسته‌شان هم عمل می‌کنند، یعنی کسی که زندگی خوب در دنیا می‌خواهد براساس این خواسته زندگی‌اش را نظام می‌دهد و آخرت را هم می‌خواهد.

امام صادق^{علیه السلام} می‌فرماید: حسنه در دنیا دو چیز است، «السعة فی المعاش»^۳ آدم سفره‌ای داشته باشد گسترده، یعنی درآمد خوب، خانه خوب، وسیله خوب و... البته در حد شأن، این یک مرحله از حسنه در دنیاست، مرحله دوم حسن خلق است، حسنه در دنیا یعنی من پنجاه-شصت سال زندگی کنم اما بدون حسد، بدون کبر، بدون ریا، بدون کینه، بدون نظرتنگی، بدون بخل و... بلکه با حسن خلق. اما حسنه در آخرت بهشت و رضایت پروردگار است، این یک مسئله درباره این آیه که خیلی مهم است.

۱. شوری: ۲۰.

۲. آل عمران: ۱۹۵: «فاستجاب لهم ربنا أن لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنئی بعضکم من بعض قالین هاجروا و أخرجوا من ديارهم و أذوا فی سبیل و قاتلوا و قیلوا الأکفرن عنهم سینانهم و لا ذیلهم جنات تجری من تحتها الأنهار فوالبا من عند الله و الله عنده حسن الثواب»

۳. شرح الکافی-الأصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۲، ص: ۳۶۰.



درخواست عذاب از خداوند کریم صحیح نیست

یک کسی نماز مغرب و عشاء به پیغمبر ﷺ اقتدا کرد، این شخص قبلاً آدم بی‌دینی بوده و الآن خوب شده، گفت: خدایا! جریمه گناهان من و بدکاری‌های من را به قیامت نینداز، همینجا من را جریمه کن، من طاقت این جهنمی که پیغمبرت ﷺ می‌گوید را ندارم، رفت به خانه و لرز و تب و درد سراغ او آمد و در بستر افتاد و تا ظهر نیامد، پیغمبر اکرم ﷺ از او سؤال کردند، پیغمبر ﷺ عادتشان بود، صف‌ها را می‌پاییدند و اگر کسانی نبودند از احوال آنها می‌پرسید، فرمود: کجاست؟ گفتند: آقا! حسابی افتاده در رختخواب، پیغمبر ﷺ با دو-سه نفر آمدند به دیدن او و فرمودند: تو که دیشب خیلی سرحال و سالم بودی! چه کار کردی؟! چرا اینجوری شدی؟! گفت: آقا! در قنوت نماز به خدا گفتم که جریمه ما را نینداز به قیامت، همینجا ما را جریمه کن، خیلی پیغمبر ﷺ ناراحت شد، خیلی ناراحت شد، -این تعبیر من است و گرنه پیغمبر ﷺ که اینجور نبودند- دعا کرد با این مرد، فرمود: چه کسی به تو گفته که در خانه کریم بروی و به او بگویی که من را چوب بزن، خیلی کار زشتی کردی، خیلی دعای بدی کردی، اشتباه کردی، برای چه از پروردگار جریمه خواستی، گفت: آقا! گناه کرده‌ام! فرمود: اگر گناه داشتی به پروردگار همین الآن بگو: «رینا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه» جریمه برای چه خواستی؟! یک بار به پروردگار می‌گفتی که دیگر گناه نمی‌کنم و از گناهایی که کرده‌ام عذر می‌خواهم، خدا هم گناه تو را پاک می‌کرد، برای چه گفتی که جریمه کند تو را؟! این هم یک داستان کنار این آیه، اما داستان سوم که از همه مهمتر است.

حسنة دنیا و آخرت، مأموم بودن علی علیه السلام است

وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام می‌فرمایند: -به به از این توضیح امام باقر علیه السلام! قرآن در خانه اینها نازل شده، عمق آیات را آنها می‌دانند، مصادیق را که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: یک آیه تا هفتاد مصداق یا معنا دارد را آنها می‌دانستند، امام باقر علیه السلام

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

می‌فرماید: «ربنا آتنا فی الدنيا حسنه» یعنی خدایا! در این دنیا زلف من را، فکر من را، اعتقاد من را، روش من را، عمل من را، زن و بچه‌داری من را، کسب و کار من را و... به زلف امیرالمومنین علیه السلام گره بزن.

«ربنا آتنا فی الدنيا حسنه» یعنی خدایا! در این دنیا من را مأموم علی علیه السلام قرار بده چون هیچکس در این عالم بُردش بالاتر از مأموم واقعی امیرالمومنین علیه السلام نیست، هیچکس! «و فی الاخره حسنه» یعنی خدایا! در قیامت دست من را بگذار در دست علی علیه السلام، هر جا علی علیه السلام را می‌بری من را هم با او ببر، این یک حقیقت کنار این آیه است.

این آیه را در قنوتان، در سجده و در رکوع، پشت ماشین که نشستید، در مغازه که نشستید و مشتری ندارید و... با حال بخوانید، جزو دعاهای مستجاب است. در هفت دور طواف کعبه در دعاهایی که می‌خوانیم این دعا هست، هم در دعای طواف اول، دوم سوم و... دعاها با هم فرق می‌کند اما این یک دعا تکرار شده. «ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه»

روضة غسل دادن حضرت زهراء علیها السلام

من در تهران خودمان نمی‌دانم چه کسی این رسم را برقرار کرده است؟! و چند سال است؟! اما خیلی رسم جالبی است، در دهه‌های محرم و صفر ده روز که تمام می‌شود از قدیم و از بچگی من یادم است که روز آخر هر جلسه‌ای منبری‌های قدیم و روضه‌خوان‌های قدیم مصیبت وجود مبارک صدیقه کبری علیها السلام را می‌خواندند، صدیقه کبری علیها السلام چه کسی است؟ من یک دورنمایی از شخصیتش را می‌گویم و گرنه شخصیت او را پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانست و ائمه علیهم السلام و خدا، تنها کسی که بدنش را سه امام معصوم علیهم السلام غسل دادند فقط حضرت زهرا علیها السلام است، دیگر برای هیچ پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامی اتفاق نیفتاد، ائمه علیهم السلام ما را هر کدامشان را امام بعدی غسل داده‌اند، اما دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به وصیت خودش شبانه غسل دادند، قد حضرت زهرا علیها السلام و هیکل مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اما



امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌خواست جنازه را از اتاق بیاورد در حیاط، با یک دست هم می‌توانست بیاید چون امام صادق علیه السلام می‌گوید از مادر ما دیگر بدنی نمانده بود و شده بود پوست و استخوان.

امیرالمؤمنین علیه السلام بدن را آورد در حیاط، به حسن و حسین علیهما السلام گفت: عزیزانم! امام حسن علیه السلام آن وقت هشت سالش بود و اَبی عبدالله علیه السلام هفت ساله بود، گفت: شما دو تا آب بیاورید و به دو تا دخترش هم گفت که شما از اتاق بیرون نیاید تا من بدن مادرتان را غسل بدهم و بعد صدایتان کنم، به دو دخترش؛ به زینب کبری علیها السلام که آن وقت شش سالش بود و ام کلثوم علیها السلام پنج سالش بود فرمود: بچه‌ها! تنها سفارشم به شما این است که بلند بلند گریه نکنید، نمی‌خواهم بفهمند مادرتان از دنیا رفته است. به حسن و حسین علیهما السلام هم گفت: شما آب بریزید اما بلند بلند گریه نکنید، وسط غسل دادن حسن و حسین علیهما السلام دیدند که بابا غسل را رها کرد و سرش را به دیوار گذاشت، دیگر نمی‌توانست خودش را نگه دارد، بلند بلند گریه کرد، بچه‌ها دویدند پیش بابا، بابا! شما که فرمودی ما بلند بلند گریه نکنیم! فرمود: آره! گفتم اما الان دستم به بازوی مادرتان رسید و دیگر طاقت نیاوردم.

امیرالمؤمنی علیه السلام بدن را کفن کرد، دو تا دختر با دو تا پسر را صدا زد و فرمود: این آخرین باری است که مادرتان را می‌بینید، با مادرتان خداحافظی کنید، زینب کبری علیها السلام صورتش را روی بدن گذاشت، ام کلثوم علیها السلام آن طرف، امام مجتبی علیه السلام صورت روی صورت مادر، اَبی عبدالله علیه السلام صورت کف پای مادر گذاشت، چند لحظه امیرالمؤمنین علیه السلام مهلت داد، آمد امام حسن علیه السلام را از روی بدن برداشت و برد کنار، آمد حسین علیه السلام را بردارد که دوباره امام حسن علیه السلام دوید و صورت روی بدن گذاشت، نمی‌دانم چطوری بچه‌ها را جدا کرد؟! علی علیه السلام دنیای مهربانی و عاطفه بود.

علی جان! شما با چه محبتی این چهار تا بچه را جدا کردید؟! اما کربلا نوهات سکینه علیها السلام صورتش روی گلوی بریده بود، هر چه به او اخطار کردند که بلند شو کاروان را داریم می‌بریم، گفت: اگر شما می‌خواهید بروید، بروید اما بگذارید من کنار بدن پدرم بمانم، بابام

زندگی مؤمنان و اهل شقاوت

امشب تنه‌استف «و اجتمعت عدة من الاعراب» سی-چهل تا از این عرب‌های عصبانی و بدخلق با تازیانه ریختند میان گودال، خیلی زود بدن بابا را رها کرد، آیا می‌دانید چرا؟ چون دید دارد تازیانه به بدن اَبی عبدالله علیه السلام می‌خورد.

